



تجلی معجزات  
پیامبر اعظم صلی اللہ علیہ وسلم  
در جمادات، نباتات و حیوانات

تألیف: سید مسلم تخت دار

مدرسه امیریه

جزیره قشم - گیاهدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



**تجلی معجزات پیامبر اعظم صلی الله علیه  
وسلم  
در جمادات، نباتات و حیوانات**

**تألیف: سید مسلم تخت دار**

مدرسه امیریہ  
جزیرہ قشم - گیاهدان





## فهرست

- مقدمه ..... ۷
- حنین جذع: ناله‌ی تنه‌ی خشک نخل از فراق رسول الله صلی الله علیه وسلم ..... ۹
- محبت کوه أُحد: ..... ۱۲
- سلام سنگ: ..... ۱۳
- سلام درخت: ..... ۱۴
- سجود سنگ و درخت: ..... ۱۵
- سجود درخت: ..... ۱۶
- روشن شدن مدینه در روز ورود پیامبر صلی الله علیه وسلم به آن و تاریک گشتن آن هنگام وفات ایشان: ..... ۱۷
- گوسفند کباب‌شده، رسول الله صلی الله علیه وسلم را از سم خبر می‌دهد: ..... ۱۷
- تسبیح طعام: ..... ۱۸
- تسبیح سنگ: ..... ۱۸
- خبر دادن درخت به وجود جن: ..... ۲۰
- شهادت درخت به نبوت ایشان صلی الله علیه وسلم: ..... ۲۰
- أدب حیوان وحشی: ..... ۲۳
- احترام شیر وحشی به برده‌ی آزاد شده‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم: ..... ۲۳
- سجود شتر: ..... ۲۵
- استجابت کوه أُحد: (کوه أُحد در مدینه قرار دارد) ..... ۲۶
- استجابت کوه حراء (کوه حراء در مکه قرار دارد): ..... ۲۷
- استجابت کوه ثبیر (کوه ثبیر در مکه قرار دارد): ..... ۲۸

- ۲۹ ..... پراکنده شدن ابرها:
- ۳۱ ..... دو نیم شدن ماه:
- ۳۲ ..... اهتزاز منبر شریف:
- ۳۴ ..... سقوط بت‌ها با اشاره‌ی ایشان صلی الله علیه وسلم :
- ۳۵ ..... جوشیدن آب از میان انگشتان مبارک ایشان صلی الله علیه وسلم :
- ۳۸ ..... تکثیر آب:
- ۴۴ ..... تکثیر طعام:
- ۵۳ ..... پر شیر گشتن پستان گوسفند:
- ۵۶ ..... اطاعت صخره:
- ۵۸ ..... استجابت درخت:
- ۶۱ ..... استجابت حیوانات:
- ۶۳ ..... اطاعت اعضای بدن:
- ۶۹ ..... مراجع



## مقدمه

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الْعَلِيِّ الْقَدِيرِ، بَاسِطِ الْأَرْضِ وَرَافِعِ السَّمَوَاتِ، الَّذِي  
أَيَّدَ أَنْبِيَاءَهُ بِالْمُعْجَزَاتِ الْبَاهِرَاتِ، وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى الْمُبْعُوثِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ،  
خَاتِمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحَابَتِهِ أَجْمَعِينَ.

الله عزوجل می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي  
الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ  
وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ﴾ [حج: ۱۸]

«آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمان‌ها و تمام کسانی که  
در زمین هستند، و خورشید و ماه و ستاره‌ها و کوه‌ها و درختان و جانوران و بسیاری  
از مردمان، برای خدا سجده می‌برند و مطیع اویند؟ و بسیاری از مردمان، (که برای  
خداوند سجده نمی‌برند) عذاب آنان قطعی است.»

الله عزوجل در این آیه بیان فرموده است که جمادات، نباتات، حیوانات و  
مومنین انس و جن فرمان‌بردار الله عزوجل هستند و در برابر عظمت او سر تسلیم  
و سجده فرود می‌آورند و تنها غافلان و سرکشان، خود را از عبودیت و بندگی الله  
عزوجل خارج ساخته‌اند و در حیرانی و سرگردانی به سر می‌برند.

الله عزوجل، صاحب قدرت بی‌پایان، با نظمی زیبا کائنات را آفریده است و  
مُلک و فرمانروایی به او تعلق دارد. هرگونه که بخواهد در مُلک و فرمانروایی  
خویش تصرف می‌کند. مخلوقات در مقابل اوامر الله عزوجل، راهی سزاوارتر از  
کرنش و تسلیم نمی‌یابند. خداوند، هر کسی را که بخواهد برمی‌گزیند و اطاعت  
و محبت او را در ذرات کائنات قرار می‌دهد.

از این روست که از میان خلائق، رسول الله صلی الله علیه وسلم را به عنوان پیامبر آخر زمان برگزید و معرفی نمود و به ایشان امتیازات ویژه‌ای ارزانی داشت. ایشان خاتم پیامبران، نبی رحمت، سید ولد آدم، صاحب شفاعت عظمی، حوض کوثر و لوای حمد هستند. اولین کسی است که در روز رستاخیز، قبرش شکافته می‌شود و دروازه‌ی بهشت برایش گشوده می‌شود. افزون بر این‌ها از افتخارات و امتیازات بس بسیاری دیگری نیز برخوردارند. یکی از این ویژگی‌ها، تجلی معجزات ایشان در راستای تعامل با جمادات، نباتات و حیوانات است که در دو شکل اطاعت و محبت آن‌ها نسبت به ایشان آشکار می‌گردد.

با توجه به توضیحات یاد شده، چنانچه حدیثی را دیدیم یا شنیدیم که نشان می‌دهد درختی به حرکت در می‌آید و خود را به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌رساند، یا تنه‌ی خشک درختی از فراق ایشان ناله سر می‌دهد، و یا آب از میان انگشت ایشان روان می‌گردد و دیگر اعمال خارق العاده که در کتاب حاضر خواهد آمد، با توجه به صحت سند، آن را با جان و دل پذیرفته و با تصدیق به آن، ایمان و یقین خویش را ارتقا می‌دهیم.

در این کتاب سعی نموده‌ام تمام روایاتی که در این موضوع وارد شده و در کتاب‌های حدیثی و سیرت نبوی یافت می‌شود، گردآوری نمایم و در مرحله‌ی بعد به تحقیق و تخریج سند این روایات پردازم و از آوردن روایاتی که دارای وهن شدید بود خودداری کرده‌ام.

امیدوارم که این کوشش در درگاه الله عزوجل پذیرفته شود و رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن خوش حال شوند و با خواندن آن، محبت به ایشان افزون تر گردد.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَإِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ  
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ  
وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

سید مسلم تخت‌دار

جزیره قشم - گیاهدان - مدرسه امیریه ۱۳۹۹/۱/۲۱

## حنین جذع: ناله‌ی تنه‌ی خشک نخل از فراق رسول الله صلی الله علیه

وسلم:

قبل از این که برای رسول الله صلی الله علیه وسلم منبر ساخته شود کنار تنه‌ی خشک نخلی که یکی از ستون‌های مسجد بود، خطبه ایراد می‌فرمودند و گاهی نیز به آن تکیه می‌نمودند. بعد از گذشت مدتی، اصحاب تصمیم گرفتند برای ایشان منبری بسازند. از این روی به رسول الله صلی الله علیه وسلم پیشنهاد ساخت منبر دادند. ایشان این پیشنهاد را پذیرفتند. منبر از چوب درختی به نام اُثل<sup>۱</sup> از منطقه‌ی غابه<sup>۲</sup> ساخته شد.

وقتی که منبر را ساختند و در جایگاه آن قرار دادند رسول الله صلی الله علیه وسلم برای ایراد خطبه از حجره‌ی شریفه بیرون آمدند. ایشان از کنار جذع گذشتند و توقف نمودند. هنگام بالا رفتن به منبر، ناگهان از جذع صدای ناله به گوش رسید که همه‌ی حاضران آن را شنیدند.

تنه‌ی خشک نخل از فراق رسول الله صلی الله علیه وسلم آن چنان حزین بود که می‌خواست تکه تکه شود و به بچه‌ای می‌ماند که از فراق مادرش گریه سر می‌دهد. اصحاب با مشاهده‌ی این صحنه‌ی تکان‌دهنده به گریه افتادند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم از منبر پایین آمد، دستان مبارک را بر جذع قرار داد و آن را در آغوش گرفت تا این که آرام شد. سپس با تنه‌ی خشک و بی‌جان نخل سخن گفت و به او اختیار داد تا درختی در بهشت باشد که ریشه‌هایش از جویبارها و چشمه‌های بهشت بیاشامند و مؤمنان از میوه‌هایش

<sup>۱</sup> . درخت گَز، که چوب بسیار محکمی دارد.

<sup>۲</sup> . فاصله‌ی منطقه‌ی غابه تا مدینه نزدیک به ۱۳ کیلومتر است.

تناول نمایند، یا این که در دنیا درخت ثمردار گردد و به بوستانی که قبلاً بوده، باز گردانده شود و مؤمنین در دنیا میوه‌هایش را بچینند.

اُستن حنّانه انتخاب نمود که درختی در بهشت باشد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: *إن شاء الله انجام می‌دهم، إن شاء الله انجام می‌دهم*. سپس فرمود: قسم به خداوندی که جانم در قبضه‌ی قدرت اوست اگر آن را در آغوش نمی‌گرفتم تا روز قیامت آه و ناله می‌کرد و گریه سر می‌داد. سپس جذع را کنار منبر دفن نمودند.<sup>۱</sup>

این تنه‌ی خشک و بی‌جان، با دوری تنها چند متر از رسول الله صلی الله علیه وسلم نالید و گریست، زیرا تحمل دوری از محبوب، دشوار است و به همین سبب زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم او را در آغوش گرفت، آرام گشت.

آن تنه‌ی درخت راضی نشد بار دیگر به بوستانی که بوده، بازگردد و سبز شود، زیرا وقتی دوری سه یا چهار متر، از رسول الله صلی الله علیه وسلم بر وی گران آمد چگونه قبول کند تا در بوستانی واقع شود که به مراتب از ایشان دورتر می‌شد! راضی نشد درختی در دنیا باشد، زیرا با پایان یافتن دنیا، جمادات خاک می‌شوند و به دنبال آن دیگر هرگز ملاقاتی با محبوب حاصل نخواهد

<sup>۱</sup> . حدیث حنین جذع را در این منابع می‌توان یافت:

بخاری ۳۵۸۳ و ۳۵۸۴ و ۳۵۸۵، مسلم ۱۴۱۴، مصنف عبدالرزاق ۵۲۵۳ تا ۵۲۵۵، مسند ابن ابی شیبه ۸۷، مصنف ابن ابی شیبه ۳۱۷۴۶ تا ۳۱۷۵، مسند احمد ۲۲۳۶ و ۲۴۰۰ و ۳۴۳۰ و ۵۸۸۶ و ۱۴۲۰۶ و ۱۴۲۸۲ و ۲۱۳۴۸، سنن دارمی ۳۱ تا ۴۲، ابن ماجه ۱۴۱۴ تا ۱۴۱۷، ترمذی ۵۰۵ و ۳۶۲۷، مسند بزار ۶۶۷۶، مسند ابی یعلیٰ ۳۳۸۴، صحیح ابن خزیمه ۱۷۷۷، صحیح ابن حبان ۶۵۰۶ تا ۶۵۰۸، معجم اوسط طبرانی ۵۹۱ و ۲۲۵۰ و ۳۶۳۱ و ۵۲۱۱ و ۵۹۵۰، معجم کبیر طبرانی ۱۲۸۴۱، بیهقی در السنن الکبریٰ ۵۶۹۶ تا ۵۷۰۰، مجمع الزوائد ۳۰۹۹ تا ۳۱۰۹، ابونعیم در دلائل النبوه ۳۰۲ تا ۳۱۰، بیهقی در دلائل النبوه ۵۵۴/۲ تا ۵۶۳، اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۲۱ و ۲۲ و ۲۳، ابن کثیر در معجزات النبی ۱۲۱/۱ تا ۱۳۱.

شد؛ لذا بهشت را انتخاب نمود، زیرا بهشت، جاودان است و در آن جا همیشه می‌تواند در جوار رسول الله صلی الله علیه وسلم قرار گیرد.

حسن بصری رحمه الله می‌گوید: ای مؤمنین! چوبی خشک و بی‌جان، جهت شوق دیدار رسول الله صلی الله علیه وسلم به ناله درآمد، پس سزاوار است که شما بیش تر شوق به دیدار رسول الله صلی الله علیه وسلم داشته باشید.<sup>۱</sup>

رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مِنْ أَشَدِّ أُمَّتِي لِي حُبًّا نَاسٌ يَكُونُونَ بَعْدِي يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ رَأَى بِأَهْلِيهِ وَمَالِهِ<sup>۲</sup>: از سخت‌ترین محبان من از میان امتم، مردمی‌اند که بعد از من خواهند بود، هر یک از آنان دوست می‌دارد که برای دیدن من از مال و اهلش بگذرد.»

پس ای مسلمانان! به قلب خویش باز گرد، ببین محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم در قلبت تاجه اندازه است؟

مولوی در تلمیح به روایت یاد شده چنین سروده است:

ناله می‌زد همچو ارباب عقول	اُسْتَنْ حَنَانَه از هجر رسول
گفت جانم از فراق گشت خون	گفت پیغامبر چه خواهی ای ستون
بر سر منبر تو مسند ساختی	مَسْنَدت من بودم از من تاختی
شرقی و غربی ز تو میوه چند	گفت خواهی که ترا نخلی کنند
تا تر و تازه بمانی تا ابد	یا در آن عالم حقت سروری کند
بشنو ای غافل کم از چوبی مباش	گفت آن خواهیم که دایم شد بقاش
تا چو مردم حشر گردد یوم دین <sup>۳</sup>	آن ستون را دفن کرد اندر زمین

۱. صحیح، ابن حبان ۶۵۰۷

۲. صحیح، مسلم ۲۸۳۲

۳. مثنوی معنوی، دفتر اول

## محبت کوه اُحد:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أُحَدٌ جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ»: احد کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم.»  
وقتی کوهی، روسری رنگارنگ بر سر بکشد یا بستانی، لباس سبز بر تن نماید، انسان از دیدن آن لذت می‌برد و به آن عشق می‌ورزد. انسان ذاتاً با مناظر طبیعی زیبا، الفت و انس می‌گیرد و دوست دارد بارها به آن نظر بیفکند، بنشیند و لذت ببرد، زیرا در چنین اماکنی انسان در وجودش راحتی، آرامش، لذت و سعادت را احساس می‌کند؛ اما غیر مألوف است که جمادات بی‌روح نسبت به انسان محبت داشته باشند، بلکه عجیب و غریب است؛ لذا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محبت کوه اُحد را نسبت به خویش مقدم فرمود، در همه‌ی روایات آمده است: «يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ.» آن هم به خاطر اظهار حصول و بیان وجود و تأکید فضل آن است.

کسی که به کوه احد نظری بیاندازد در واقع بین آن و کوه‌های دیگر فرقی نمی‌بیند. وقتی الله عزوجل محبت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در کوه احد قرار داد، در مقابل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز محبت و شوق خویش را نسبت به کوه احد ابراز داشت و فرمود: ما نیز کوه احد را دوست می‌داریم. این خود منزلت رفیع و عُلو قدر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می‌رساند.  
اگر جمادات با این که در ظاهر درک و احساس ندارند و مکلف نیستند به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محبت دارند، پس چگونه است حال انسانی که درک و احساس و شعور دارد و مکلف و مأمور است!

۱. بخاری: ۱۴۸۲ و ۲۸۸۹ و ۲۸۹۳ و ۳۳۷۶ و ۴۰۸۳ و ۴۰۸۴ و ۴۴۲۲ و ۴۴۲۵ و ۷۳۳۳، مسلم: ۱۳۶۵ و ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳.

## سلام سنگ:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي لَأَعْرِفُ حَجْرًا بِمَكَّةَ كَانَ يُسَلِّمُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُبْعَثَ، إِنِّي لَأَعْرِفُهُ الْآنَ»: صخره‌ای در مکه می‌شناسم که قبل از این که به پیامبری مبعوث شوم به من سلام می‌کرد. اکنون (که در مدینه هستم و بیش از سیزده سال از ماجرا می‌گذرد) آن را می‌شناسم.»

در روایتی دیگر علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌فرماید: در شهر مکه ما همراه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودیم و سپس از مکه خارج شدیم. از کنار هر کدام از کوه‌ها و درختان که عبور می‌کردیم، می‌گفتند: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ.<sup>۲</sup>

از مظاهر محبت، سلام کردن به دیگران است. غالباً انسان به کسی سلام می‌کند که دوستش دارد. به همین منظور شریعت مقدس اسلام بر ترویج سلام کردن سفارش مؤکد نموده است، زیرا با ترویج سلام، الفت و محبت بین مسلمانان افزایش می‌یابد.

در روایت فوق ملاحظه می‌کنیم صخره‌ها، کوه‌ها و درختان با سلام کردن به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، محبت و ارادت خود را نسبت به ایشان ابراز می‌دارند.

در روایت اول، رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خودشان صدای سلام کردن سنگ را شنیده بودند؛ اما در روایت دوم، علی بن ابی طالب رضی الله عنه به همراه اصحاب، صدای سلام کوه‌ها و درختان نیز شنیدند.

۱. مسلم ۲۲۷۷

۲. حاکم در مستدرک ۴۳۳۸ آن را صحیح دانسته و ذهبی با او موافقت نموده است. ترمذی

## سلام درخت:

یعلی بن مُرّه ثَقَفی رضی الله عنه می گوید: در سفری همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم می رفتیم تا این که مکانی انتخاب نموده و در آن جا منزل گرفتیم. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم خوابید. از دور، درختی درحالی که با ریشه هایش زمین را شکاف می داد خود را به ایشان رساند. اندک زمانی درنگ نمود، سپس به مکانش بازگشت. وقتی از خواب بیدار شدند، حادثه را برای ایشان بازگو نمودم. فرمود: «هِيَ شَجْرَةٌ اسْتَأْذَنَتْ رَبَّهَا عَزَّوَجَلَّ فِي أَنْ تُسَلِّمَ عَلَيَّ فَأَذِنَ لَهَا:» آن درختی بود که از پروردگار عزوجل اجازه گرفت تا به من سلام کند؛ الله عزوجل نیز به او اجازه فرمود.»

زمانی که یک مؤمن به درجه ای می رسد که ولی الله لقب می گیرد، الله عزوجل به جبریل علیه السلام اعلام می دارد که من از فلان بنده راضی ام، تو نیز این بنده را دوست داشته باش. بنابراین جبریل علیه السلام او را دوست می دارد و در آسمان ندا زده می شود: فلان بنده را دوست بدارید، زیرا الله عزوجل از وی راضی است. بدین گونه اهل آسمان همه او را دوست می دارند و در زمین مقبول خلائق واقع می شود.<sup>۲</sup>

اگر یک مؤمن از امت رسول الله صلی الله علیه وسلم به این درجه می رسد، چرا عجیب بدانیم که درختی زمین را شکاف دهد و محبت خود را به رسول الله صلی الله علیه وسلم ابراز بدارد در حالی که می دانیم ایشان اشرف مخلوقات و سرور دو عالم می باشند!

۱. مسند احمد ۱۷۵۶۵، مسند ابی یعلی ۲۱۵، ابونعیم در دلائل النبوه ۲۹۳، اسماعیل تیمی در دلائل النبوه ۱۹، بیهقی در دلائل النبوه ۲۳/۶، هیشمی در مجمع الزوائد ۱۴۱۵۸ می نویسد: امام احمد با دو سند روایت نموده و رجال یکی از روایات احمد، رجال صحیح است.

۲. مسلم ۲۶۳۷، ترمذی ۳۱۶۱



## سجود سنگ و درخت:

ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت می‌کند: ابوطالب به همراه بزرگان قریش برای تجارت به سوی شام سفر خویش را آغاز کرد. در این سفر، رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز حضور داشت. ایشان در آن موقع نوجوانی (دوازده ساله) بودند. در اثناء مسیر وقتی به راهبی (به نام بَحِیرا) نزدیک شدند، باراندازی کردند. راهب به سوی آنان شتافت. قبل از این، تَجَّار و بزرگان قریش نزدیک صومعه‌ی راهب منزل می‌گرفتند اما راهب از صومعه به نزد آنان خارج نمی‌شد و به آنان توجهی نمی‌کرد. این دفعه که بزرگان قریش منزل گرفتند، راهب نزد آنان رفت، دست رسول الله صلی الله علیه وسلم را گرفت و گفت: این سرور جهانیان است، این فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است، این کسی است که خداوند متعال او را به عنوان رحمتی برای جهانیان مبعوث می‌گرداند.

بزرگان قریش به او گفتند: از کجا می‌دانی؟

راهب گفت: وقتی شما از کوهستان پایین می‌آمدید هر درخت و سنگی برای او سجده می‌کرد. درخت و سنگ، هرگز برای کسی غیر از پیامبر، سجده نمی‌کنند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> . مصنف این ابی‌شبیبه ۳۱۷۳۳ و ۳۶۵۴۱، ترمذی ۳۶۲۰، مسند بزار ۳۰۹۶، حاکم در مستدرک ۴۲۲۹، آلبانی حدیث را صحیح دانسته جز دنباله‌ی حدیث، لفظ (و أُنْبِعَه ابوبکر بلائاً) که این جمله حمل بر ادراج در حدیث می‌شود و وهم یکی از راویان است چنان‌که ابن حجر آن را در «الإصابة» بیان نموده است. من نیز این عبارت را در این روایت ذکر نکردم.

## سجود درخت:

عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند: مردی از بنی‌عامر که مردم را معالجه می‌کرد، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای محمد! تو چیزهایی (عجیب) می‌گویی، می‌خواهی تو را درمان کنم؟ (چون افتراءات مشرکین شنیده بود که می‌گفتند: محمد جن زده، ساحر و... است) رسول الله صلی الله علیه وسلم به او فرمود: آیا می‌خواهی معجزه‌ای به تو نشان بدهم؟

گفت: بله، درخت خرمایی که آن جا هست، به سوی خویش فرا خوان. رسول الله صلی الله علیه وسلم آن درخت را به سوی خویش فرا خواند. درخت با ریشه‌هایش زمین را شکاف می‌داد و در مسیر چندین بار رسول الله صلی الله علیه وسلم را سجده کرد تا این که مقابل ایشان ایستاد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: سر جاییت برگرد. آن درخت به جایی که آمده بود برگشت.

آن مرد گفت: قسم به خدا، بعد از این هرگز تو را تکذیب نمی‌کنم.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> . صحیح، مسند ابی یعلیٰ، ۲۳۵۰، معجم کبیر طبرانی ۱۲۵۹۵، مجمع الزوائد ۱۴۱۷۱، مسند احمد ۱۹۵۴، سنن دارمی ۲۳ و ۲۴، مسند بزار ۷۵۰۳.

## روشن شدن مدینه در روز ورود پیامبر به آن و تاریک گشتن آن هنگام وفات ایشان:

أنس بن مالک رضی الله عنه می گوید: روزی که رسول الله صلی الله علیه وسلم (از مکه‌ی مکرمه) به مدینه‌ی منوره وارد شد، همه چیز در مدینه روشن گردید، و زمانی که از دنیا رحلت نمود، همه چیز در مدینه تاریک گشت.<sup>۱</sup> مدینه‌ی منوره به قدوم رسول الله صلی الله علیه وسلم شادمان گشت و روشن شد و روزی که به رفیق اعلی پیوست، غمگین شد و تاریک گشت. این حال و وصف مُحِب است که از دوری محبوب، غمناک و چهره‌اش گرفته و از وصال او شادکام و چهره‌اش روشن می‌گردد.

## گوسفند کباب‌شده، رسول الله صلی الله علیه وسلم را از سم خبر

می‌دهد:

أنس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند: در روز فتح خیبر، زن یهودی گوسفند کباب‌شده‌ای را به رسول الله صلی الله علیه وسلم هدیه داد در حالی که در آن سم زیادی وارد کرده بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست از آن بردارد که ناگهان دستش را کشید و به اصحاب فرمود: دست نگه دارید، زیرا عضوی از اعضای این گوسفند مرا خبر داد که سمی است. در روایت بخاری و مسلم آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن زن سؤال کرد: چرا این کار را انجام دادی؟ گفت: خواستم تو را به قتل برسانم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: الله عزوجل تو را بر این کار مسلط نمی‌گرداند.

<sup>۱</sup> صحیح، مسند احمد ۱۳۳۱۲ و ۱۳۸۳۰، ابن ماجه ۱۶۳۱، ترمذی ۳۶۱۸، مسند بزار ۶۸۷۱، مسند ابی یعلیٰ ۳۲۹۶ و ۳۳۷۸، ابن حبان ۶۶۳۴ مستدرک حاکم ۴۳۸۹.

اصحاب گفتند: آیا او را به قتل برسانیم؟ فرمودند: نه.<sup>۱</sup>  
مُحِب از هرگونه عملی که باعث رنجش محبوب می‌شود، دوری می‌گزیند، چه برسد که به او آسیبی برساند. فراتر از آن، اگر محب ببیند که محبوب به سمت هلاکت و نابودی نزدیک می‌شود، دیوانه‌وار و شتابان به هر وسیله‌ای متوسل می‌شود و نمی‌گذارد کوچک‌ترین صدمه‌ای به محبوب برسد.  
در این روایت، روشن است که چگونه عضو گوسفند نمی‌گذارد به رسول الله صلی الله علیه وسلم آسیبی برسد.

### تسیح طعام:

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند: ما همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم طعام می‌خوردیم در حالی که تسیح طعام را می‌شنیدیم.<sup>۲</sup>

### تسیح سنگ:

ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت می‌کند: رسول الله صلی الله علیه وسلم در یکی از باغ‌های مدینه نشسته بود؛ من وارد شدم و خدمت ایشان سلام عرض کردم. مقابل ایشان سنگ‌ریزه‌هایی قرار داشت. آن‌ها را در دستان مبارک خویش قرار داد. سنگ‌ریزه‌ها در دستان مبارک ایشان تسیح می‌گفتند. سپس آن‌ها را به زمین گذاشت، سنگ‌ریزه‌ها سکوت کردند. سپس آن‌ها را گرفت و در دستان ابوبکر رضی الله عنه قرار داد، سنگ‌ریزه‌ها تسیح گفتند. دوباره آن‌ها را گرفت و به زمین گذاشت، سکوت کردند. سپس آن‌ها را گرفت و در دستان عمر رضی الله عنه

۱. صحیح، مسند بزار ۶۶۷۵ بخاری ۲۶۱۷، مسلم ۲۱۹۰، مسند أحمد ۲۷۸۴، سنن دارمی ۶۸

ابوداود ۴۵۰۸ و ۴۵۰۹، معجم کبیر طبرانی ۱۲۰۲، دارقطنی ۳۲۲۴، مستدرک حاکم ۴۹۲۷

۲. صحیح، بخاری ۳۵۷۹، مسند ابن ابی شیبہ ۳۷۰، مصنف ابن ابی شیبہ، ۳۱۷۲۲، مسند

أحمد ۴۳۹۳، سنن دارمی ۲۹، ترمذی ۳۶۳۳، مسند بزار ۱۴۷۸، مسند ابی یعلیٰ ۵۳۷۲،

ابن خزیمه ۲۰۴، معجم صغیر طبرانی ۶۳۳، معجم کبیر طبرانی ۹۹۸۸.

قرار داد، تسبیح گفتند. سپس آن‌ها را گرفت و به زمین گذاشت، سکوت کردند. بار دیگر آن‌ها را گرفت و در دستان عثمان رضی الله عنه قرار داد، تسبیح گفتند. سپس آن‌ها را گرفت و به زمین گذاشت، سکوت کردند. وقتی سنگ‌ریزه‌ها در دستان ما قرار گرفتند دیگر تسبیح نمی‌گفتند.<sup>۱</sup>

اگر در حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه تسبیح‌گوینده طعام بود، در این حدیث می‌بینیم که تسبیح‌گوینده سنگ‌ریزه‌ها هستند.

سنگ‌ریزه‌ها در دستان نرم و لطیف رسول الله صلی الله علیه وسلم به هیجان آمدند و طرب و فرح وجود آن‌ها را فرا گرفت. احساسی که الله عزوجل در درون آن‌ها قرار داده بود، آن را در قالب تسبیح به اطرافیان نشان دادند. همچنین این روایت، مقام عظیم ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم را نیز می‌رساند.

---

<sup>۱</sup> ابن ابی عاصم در السنه ۱۱۴۶، آلبانی در ظلال الجنه تخریج احادیث السنه، حدیث را صحیح دانسته است.

مسند بزار ۴۰۴۰، ۴۰۴۴: یکی از دو اسناد بزار ثقات هستند.

ابونعیم در دلائل النبوه ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۵۳۸: یکی از دو اسناد ابو نعیم ثقات هستند.

هیشمی در مجمع الزوائد ۸۹۲۴ و ۱۴۱۰۳ می‌نویسد: بزار با دو سند روایت کرده و اسناد یکی از آن دو ثقات هستند.

معجم اوسط طبرانی ۱۲۴۴ و ۴۰۹۷، بیهقی در دلائل النبوه ۶۴/۶ و ۶۵، دلائل النبوه اسماعیل اصفهانی ۲۴ و ۲۹۶، معجزات النبی ابن کنیر ۱۳۳/۱ و ۱۳۴ و ۱۳۵

## خبر دادن درخت به وجود جن:

عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود گفته است: از مسروق سؤال کردم: شبی که جنیان از رسول الله صلی الله علیه وسلم قرآن شنیدند، چه کسی ایشان را از وجود جن آگاه ساخت؟

مسروق گفت: پدر تو، (یعنی عبدالله بن مسعود رضی الله عنه) به من خبر داد که درختی به ایشان از وجود جن اطلاع داد.<sup>۱</sup>

بعد از محنتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم از مردم طائف دیده بود در آن شب مؤلم و دردناک، در حالی که در نماز با خدای خویش مناجات می کرد و قرآن تلاوت می نمود گروهی از جنیان پشت درختی به قراءت رسول الله صلی الله علیه وسلم گوش دادند.

آن درخت از وجود جنیان غریب، به رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر داد و این شأن مُحبّ است که نمی خواهد به محبوبش هیچ آسیبی برسد و او را از حقایق آگاه می سازد.

## شهادت درخت به نبوت ایشان صلی الله علیه وسلم:

ابن عمر رضی الله عنه روایت می کند: در سفری همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم. بادیه نشینی به طرف ما آمد وقتی به رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک شد به او فرمود: به کجا می روی؟

اعرابی گفت: به سوی اهل خویش.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به او فرمود: آیا می خواهی از طرف ما خیری

به تو برسد؟

اعرابی گفت: آن چیست؟

<sup>۱</sup> صحیح، بخاری ۳۸۵۹، مسلم ۴۵۰، مسند بزار ۱۹۸۴، ابن حبان ۶۳۳۱، ابونعیم در دلائل

النبوه ۲۵۴، بیهقی در دلائل النبوه ۲/۲۲۹.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: شهادت بدهی جز خدای یگانه معبود به حقی وجود ندارد، او یکتاست و شریکی برای او نیست و محمد بنده و رسول اوست.

اعرابی گفت: آیا کسی هست که بر این گفته‌ات گواهی بدهد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: این درخت سَمْرَه<sup>۱</sup> گواهی می‌دهد. سپس آن درخت را در حالی که کنار دره‌ای بود به سوی خویش فرا خواند. درخت بلافاصله با ریشه‌هایش زمین را شکافت تا این که نزد ایشان رسید. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم به درخت فرمان داد سه بار گواهی دهد. درخت، سه بار به یکتایی خداوند و به رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم گواهی داد. سپس به مکانی که روئیده بود بازگشت.

اعرابی گفت: من به سوی قوم خویش باز خواهم گشت، اگر گفته‌هایم را پذیرفتند آنان را به نزد تو خواهم آورد اما اگر نپذیرفتند تنهایی باز خواهم گشت و یکی از یاران تو خواهم شد.<sup>۲</sup>

۱. نوعی درخت خاردار است.

۲. سنن دارمی ۱۶، حسین سلیم أسد الدارانی در تعلیقاتش بر سنن دارمی ۱۶ می‌نویسد: حدیث صحیح است.

هیثمی در مجمع الزوائد ۱۴۰۸۵ می‌نویسد: طبرانی آن را روایت کرده و رجال آن رجال صحیح است.

ابن حبان ۶۵۰۵، شعیب آرنائو و در تعلیقاتش بر صحیح ابن حبان می‌نویسد: رجال آن، رجال شیخین می‌باشند مگر عبدالله بن عمر جُعیفی که از رجال مسلم است.

ابن ابی حاتم در علل الحدیث ۲۶۸۷ می‌نویسد: پدرم (ابوحاتم رازی) گفت: این سند را انکار می‌کنم، زیرا ابوحیان از عطاء هیچ حدیثی نشنیده و هیچ روایتی از او ندارد و این حدیث از جمله احادیث عطاء نیست. گفتیم: پس به چه کسی شبیه است؟ گفت: به حدیث ابی‌جناب (یحیی بن ابی حَیْه) شبیه‌تر است.

دارقطنی در أطراف الغرائب والأفراد ۳۰۷۹ می‌نویسد: متفرد است به این حدیث: محمد بن فضیل از ابوحیان تیمی از یحیی بن سعید بن حیان از عطاء بن ابی رباح از ابن عمر.

در این حدیث دو امر مورد توجه است:

- ۱- به فرمان رسول الله صلی الله علیه وسلم، درخت با ریشه‌هایش زمین را شکاف داد، نزد ایشان آمد و دوباره برگشت.
- ۲- درخت به وحدانیت الله عزوجل و به رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم، سه بار گواهی داد، به گونه‌ای که اعرابی آن را شنید و سبب شد آن جمله‌ی زیبا را بگوید.

---

بزار در مسند ۲۴۱۱ می‌نویسد: این حدیث از ابن عمر به این لفظ و به این سند نمی‌شناسیم مگر از محمد بن فضیل. و نمی‌شناسیم ابو حیان، اسناد حدیثی را به عطاء نسبت دهد مگر این حدیث. یوصیری در اتحاف الخیرة المهررة بزوائد المسانید العشرة ۱/۶۴۷۶ می‌نویسد: این اسناد صحیح است.

ابن کثیر در معجزات النبی ۱۱۹/۱ و ۴۲۱/۱ بعد از روایت این حدیث از طریق حاکم می‌نویسد: این اسناد جید است، آن را تخریج نکرده‌اند (به نظر می‌رسد منظورش اصحاب السنن باشد) و امام أحمد نیز آن را تخریج نکرده است.

مسند ابویعلی ۵۶۶۲، معجم کبیر طبرانی ۱۳۵۸۲، دلائل النبوه بیهقی ۱۵/۱۴ و ۶، المطالب العالیه بزوائد الثمانیه ۳۸۱۴

سیوطی در الخصائص الکبری ۶۰/۲ می‌نویسد: دارمی، ابویعلی، طبرانی، ابن حبان، بیهقی و ابونعیم با سند صحیح این حدیث را از ابن عمر روایت کرده‌اند.



## أدب حیوان وحشی:

أَمُ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا رَوَيْتُ مِیْ كُنْدٍ: نَزَدَ آلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَيَوَانٌ وَحْشِيٌّ بُوِدَ. أَنِ حَيَوَانٌ مِیْ دَوِيْدٍ وَ نَعْرَهُ مِیْ زَدٍ. اِمَا هِرْگَاهِ اِحْسَاسٌ مِیْ كَرْدٍ كِه رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَارَدَ خَانَهَ شَدِه، اَز حَرَكْتِ بَاز مِیْ اِیْسْتَادِ، وَ تَا زَمَانِي كِه اِیْشَانِ دَاخِلَ خَانَهَ حَضُوْر دَاشْتِ، سَاكْتٌ وَ اَرَامٌ بُوِدُ.<sup>۱</sup>

در این روایت می بینیم که چگونه یک حیوان وحشی احترام رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بجا می آورد و با حرکاتش خاطر ایشان را آزرده نمی سازد، بلکه هنگام آمدن ایشان، ادب را به جا آورده، به گوشه‌ای رفته و در آن جا آرام می گیرد.

## احترام شیر وحشی به برده‌ی آزاد شده‌ی رسول الله صلی الله علیه

وسلم:

سَفِيْنَةُ، بَرْدَةُ اَزَادِ شَدِه‌ی رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَوَيْتُ مِیْ كُنْدٍ: سَوَارٌ بَر كَشْتِي وَارَدِ دَرِيَا شَدِمِ. نَاگَهَانَ كَشْتِي شَكْسْتَه شَدِ. بَه تَخْتَه‌ای خُوْد رَا مَحْكَمِ گَرَفْتَم تَا اِيْنِ كِه بَه سَاخِلِ رَسِيْدَمِ.

بِلافاصله گروهی از شیرها از همه طرف مرا احاطه کردند. یکی از این شیرها به سمت من آمد تا مرا بیلعد.

گفتم: ای شیر! من برده‌ی آزاد شده‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم هستم.

شیر، بی درنگ سرش را پایین انداخت و مقابلم بر زمین نشست. سپس مرا بر دوش خود سوار کرد و از بین گروه شیرها نجات داد و سر راه مرا بر زمین

---

<sup>۱</sup> ابن کثیر در معجزات النبی ۱/۱۶۳ می نویسد: این اسناد بر شرط صحیح است ولی آن را تخریح نکرده‌اند (یعنی اصحاب سنن) و این حدیث مشهور است، والله أعلم.

هیثمی در مجمع الزوائد ۱۴۱۵۲ می نویسد: این حدیث را امام احمد، ابویعلی، بزار و طبرانی در اوسط روایت کرده‌اند و رجال أحمد رجال صحیح است.

مسند ابویعلی ۴۶۶ و ۴۴۱، معجم اوسط طبرانی ۶۵۹۱، ابونعیم در دلائل النبوه ۲۷۷، بیهقی در دلائل النبوه ۳۱/۶، الخصائص الکبری ۱۰۵/۲، مسند أحمد ۲۴۸۱۸، مسند بزار ۲۴۵۰

گذاشت. سپس غُرشی نمود و از آن جا دور شد. به گمانم به این شکل از من خداحافظی کرد، دیگر هرگز آن را ندیدم.<sup>۱</sup>

این روایت، تصویر شیرهای گرسنه را به نمایش می‌گذارد. یکی از شیرها می‌خواهد به طعمه‌ی خود حمله ببرد اما زمانی که می‌فهمد طعمه‌اش برده‌ی آزاد شده‌ی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم است - همان گونه که در بعضی از روایات آمده، سفینه به شیر می‌گوید: حکایتیم چنین و چنان است، یعنی من سال‌های زیادی نزد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم به خدمت‌گزاری مشغول بودم - شیر نه تنها سر تعظیم فرود می‌آورد بلکه او را بر پشت خود سوار می‌کند و از میان شیران گرسنه نجات می‌دهد.

باز به این هم بسنده نمی‌کند بلکه او را به جاده‌ای می‌رساند و راه رسیدن به آبادی را به او نشان می‌دهد تا به سلامت به مقصد برسد. چقدر ادب و احترام، چقدر تعظیم و تجلیل از جانب یک حیوان درنده نسبت به جناب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم!

وقتی از حیوان وحشی و درنده این رفتار سر می‌زند، پس چگونه خواهد بود حال کسانی که در بزرگداشت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم کوتاهی می‌ورزند! هنگامی که نام مبارک رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم برده می‌شود، صلوات نمی‌فرستند! از سنت‌های ایشان سرپیچی کرده و اگر در مسجدی حدیثی از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم خوانده شود می‌گریزند!

۱. حاکم در مستدرک ۴۲۳۵ و ۴۵۵۰، آن را بر شرط مسلم صحیح دانسته و ذهبی با او موافقت نموده است.

معجم کبیر طبرانی ۶۴۳۲ حلیة الاولیاء ۳۶۹/۱، ابو نعیم در دلائل النبوه ۵۳۵، بیهقی در دلائل النبوه ۴۶/۴ و ۴۵/۶، اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۱۹۶، مجمع الزوائد ۲۵۹۷۲، مسند بزار ۲۸۳۸، ابن کثیر در معجزات النبی ۱۶۳/۱، خصائص الکبری ۱۰۸/۲.

## سجود شتر:

انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند: خانواده‌ای از انصار شتری داشتند که با آن آب می‌کشیدند، اما این شتر چموش و سرکش شده بود و نمی‌گذاشت چیزی یا کسی را بر پشتش سوار کنند. انصار نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و جریان را به عرض ایشان رساندند.

ایشان به اصحاب فرمودند: بلند شوید برویم. (آنان به راه افتادند تا به آنجا رسیدند. شتر در باغی حبس بود، زیرا کسی جرأت نداشت به آن نزدیک شود). رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد باغ شدند در حالی که شتر در گوشه‌ای از باغ ایستاده بود. ایشان به طرف شتر حرکت کردند.

انصار گفتند: ای رسول خدا! (مواظب باشید) مانند سگ هار شده، هر لحظه ممکن است هجوم کند. می‌ترسیم به شما صدمه‌ای برساند. ایشان فرمودند: از طرف آن به من آسیبی نخواهد رسید. وقتی شتر به رسول الله صلی الله علیه وسلم نظر افکند آرام آرام به طرف ایشان آمد تا این که مقابل ایشان سجده کرد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم پیشانی شتر را گرفتند. شتر، دیگر رام شده بود. به این ترتیب، انصار دوباره آن شتر را به کار گرفتند.

اصحاب گفتند: ای رسول خدا! این حیوانی است که درک و فهم و شعور ندارد اما برای شما سجده نمود، اما ما انسان‌ها، درک و فهم و احساس داریم، پس شایسته‌تر است که برای شما سجده گزاییم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا يَصْلُحُ لِبَشَرٍ أَنْ يَسْجُدَ لِبَشَرٍ، وَلَوْ صَلَحَ لِبَشَرٍ أَنْ يَسْجُدَ لِبَشَرٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِرُؤُوسِهَا لِعَظِيمِ حَقِّهِ عَلَيْهَا: درست نیست انسانی برای انسانی سجده کند. اگر درست بود، به زن

فرمان می‌دادم تا برای شوهرش سجده کند، به خاطر حق بزرگی که شوهر بر گردن همسرش دارد.»<sup>۱</sup>

### استجابت کوه احد: (کوه احد در مدینه قرار دارد)

أنس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم به همراه ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم بر کوه احد بالا می‌رفتند. کوه احد به اهتزاز در آمد. رسول الله صلی الله علیه وسلم با پای مبارکش بر آن کوبید و فرمود: «أُثْبِتُ أَحَدًا، فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدَانِ: ای کوه احد! ثابت باش، زیرا بر روی تو پیامبر، صدیق و دو شهید قرار دارند.»<sup>۲</sup>

یکی از مظاهر خوشحالی مُحِبِّ مقابل محبوب، به اهتزاز در آمدن است، چنان که رسول الله صلی الله علیه وسلم در منقبت و جایگاه سعد بن معاذ رضی الله عنه می‌فرماید: إِهْتَزَّ عَرْشُ الرَّحْمَنِ لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ: عرش خداوند رحمن به خاطر وفات سعد بن معاذ رضی الله عنه به اهتزاز در آمد.

۱. آلبانی در صحیح الجامع الصغیر ۷۷۲۵ آن را صحیح دانسته است.

منذری در الترغیب والترهیب ۲۹۷۷ می‌نویسد: احمد و نسائی با اسناد جید روایت کرده‌اند راویان آن ثقات و مشهورند.

همیشی در مجمع الزوائد ۱۴۲۵۳ می‌نویسد: احمد و بزار آن را روایت کرده‌اند. رجال آن رجال صحیح می‌باشد مگر حفص پسر برادر آنس بن مالک رضی الله عنه که وی ثقه است.

ابن کثیر در معجزات النبی ۱۴۱/۱ می‌نویسد: این اسناد جید است.

مسند احمد ۱۲۶۱۴، مسند بزار ۶۴۵۲، معجم کبیر طبرانی ۴۸۶، ابونعیم در دلائل النبوه ۲۸۲ و ۲۸۷، الخصائص الکبری ۹۶/۲.

۲. صحیح، بخاری ۳۶۸۶ و ۳۶۷۵، أحمد ۲۲۸۱۱، ابوداود ۴۶۵۱، ترمذی ۳۶۹۷، السنه لابن ابی عاصم ۱۴۳۷ و ۱۴۳۸، مسند ابویعلی ۲۹۱۰ و ۳۱۹۶ و ۷۵۱۸، ابن حبان ۶۴۹۲ و ۶۸۶۵، معجم کبیر طبرانی ۱۴۶، مجمع الزوائد ۱۴۳۷۲ و ۱۴۳۷۳.

۳. صحیح، بخاری ۳۸۰۳، مسلم ۲۴۶۶.

امام نووی رحمه الله در شرح صحیح مسلم می نویسد: بعضی از علما در توضیح این حدیث می گویند: اهتزاز عرش، تحرک آن به سبب شادی به قدم سعد بن معاذ رضی الله عنه می باشد. الله عزوجل در عرش، احساس و شعوری قرار داد تا به اهتزاز در آید، چنان که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهَيِّطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>: «همانا از آن ها سنگ هایی هستند که به خاطر ترس از عظمت الله عزوجل سقوط می کنند.»

کوه احد نیز شادمانی درونی خود را با لرزش و جنبیدن به نمایش گذاشت، اما تا اندازه ای که به آزار و اذیت نرسید، زیرا جنبش زیاد کوه که موجب ویرانی و خرابی می شود نشان از خشم و نفرت آن دارد.

در این روایت می بینیم زمانی که کوه احد دید که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر روی آن ایستاده است شاد شد و به هیجان در آمد، و موقعی که پای مبارکشان را به نشانه ای توقف بر آن کوبیدند، فرمان ایشان را لیبیک گفت و آرام گرفت.

چه زیباست! کوهی که ما آن را استوار و بزرگ می بینیم مطیع امر اشرف مخلوقات سیدنا رسول الله صلی الله علیه وسلم می شود.

### **استجاب کوه حراء (کوه حراء در مکه قرار دارد):**

ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند: رسول الله صلی الله علیه وسلم به همراه ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر رضی الله عنهم بر روی کوه حراء بودند که ناگهان کوه به لرزه در آمد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِهْدَأْ، فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ

شَهِيدٌ: آرام باش، زیرا بر روی تو کسی جز پیامبر و صدیق و شهید نیست.»

<sup>۱</sup> . سوره ی بقره، آیه ۷۴.

در بعضی روایات نام سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف و سعید بن زید نیز آمده است.<sup>۱</sup>

### استجابت کوه ثبیر (کوه ثبیر در مکه قرار دارد):

ثُمَّامَه بن حَزْن قُشَيْرِي روایت می‌کند: زمانی که شورشیان خانه‌ی عثمان رضی‌الله‌عنه را محاصره کردند، من حضور داشتم. او رو به آنان کرد و گفت: شما را به اسلام و قرآن سوگند می‌دهم، مگر نمی‌دانید که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم، ابوبکر، عمر و من بر روی کوه ثبیر بودیم که ناگهان کوه به حرکت درآمد و ایشان با پای مبارکشان بر کوه کوبیدند و فرمودند: «أَسْكُنْ ثَبِيرٌ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَجِّي وَ صِدِّيقٌ وَ شَهِيدٌ: ای کوه ثبیر، آرام باش، که بر روی تو پیامبر و صدیق و شهید قرار دارد.»  
آنان گفتند: بله، درست است.

عثمان رضی‌الله‌عنه گفت: الله اکبر! قسم به پروردگار کعبه، خودشان گواهی دادند من شهید می‌شوم، این جمله را سه بار تکرار نمود.<sup>۲</sup>  
حادثه‌ی به اهتزاز درآمدن کوه به قدوم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم و آرام شدن آن به فرمان ایشان کار خارق العاده‌ای است که سه بار به وقوع پیوسته است: یک بار بر روی کوه أحد، بار دوم بر روی کوه حراء، و بار سوم بر روی کوه ثبیر.

۱. صحیح، مسلم ۲۴۱۷، مسند احمد ۹۴۳۰، ترمذی ۳۶۹۶، مسند بزار ۹۰۷۰، ابن ماجه ۱۳۴، السنه لابن ابی‌عاصم ۱۴۴۱ و ۱۴۴۶، نسائی در سنن کبری ۸۱۳۴ و ۸۱۵۰، معجم کبیر طبرانی ۱۱۶۷۱، مصنف ابن ابی‌شیبیه ۳۱۹۴۸، مسند ابویعلی ۹۷۰، مجمع‌الزوائد ۱۴۳۷۳.

۲. حسن، ترمذی ۳۷۰۳، السنه لابن ابی‌عاصم ۱۳۰۵، نسائی در سنن کبری ۶۴۰۲، سنن دارقطنی ۴۴۳۷، نسائی ۳۶۰۷.

## پراکنده شدن ابرها:

انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند: در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم، قحط‌سالی رخ داد. روز جمعه موقعی که بر منبر خطبه ایراد می‌فرمود، بادیه‌نشینی برخاست و گفت: ای رسول خدا! اموالمان هلاک گشته و زن و فرزندانمان گرسنه‌اند. از الله بخواه که بارانی به ما ارزانی بدارد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم دستان مبارک را به سوی آسمان بالا برد و دعا نمود در حالی که پاره‌ای ابر در آسمان نبود. ناگهان ابرهایی همانند کوه، ظاهر گشتند و باران شروع به باریدن کرد. هنوز ایشان از منبر پایین نیامده بودند که دیدم آب باران از ریش مبارک ایشان سرازیر گردید.

آن روز باران داده شدیم فردا و همچنین پس فردا و روز بعد از آن تا جمعه‌ی دیگر یک‌سره باران آمد. آن بادیه‌نشین یا شخص دیگری برخاست و گفت: ای رسول خدا! به سبب بارندگی فراوان، خانه‌ها دارند فرو می‌ریزند و اموال دارند غرق می‌شوند، به نزد الله دعا بفرما باران قطع گردد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم دستان مبارک را به سوی آسمان بالا برد و فرمود: «اللَّهُمَّ حَوِّالَيْنَا وَلَا عَاقِلَيْنَا: پروردگارا! بر اطراف ما و نه بر ما.»

در آن حالت بود که با دست مبارک به سوی ناحیه‌ای از آسمان اشاره نمود. ابرها با اشاره‌ی دستان مبارک ایشان پراکنده شدند و همانند حلقه‌ای اطراف مدینه را فرا گرفتند تا این که مدینه از ابر خالی شد.

این بارندگی سبب شد که به مدت یک ماه، از دره‌ی قنات، آب باران جاری گردد. همچنین کسانی که از مناطق دیگری می‌آمدند از باران غزیر، سخن می‌گفتند.<sup>۱</sup>

۱. صحیح، بخاری ۹۳۳ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۲۱ و ۶۰۹۳ و ۶۳۴۳، مسلم ۸۹۷، ابن ماجه ۱۲۶۹، نسائی ۱۵۱۵ و ۱۵۱۷ و ۱۵۱۸، مصنف عبدالرزاق صنعانی ۴۹۱۰ و ۴۹۱۱، مصنف ابن ابی شیبه ۲۹۵۷۱ و ۳۱۷۲۷، مسند احمد ۱۲۰۱۹ و ۱۲۹۴۹ و ۱۳۰۱۶، مسند بزار

در این روایت می‌بینیم در آسمان مدینه، تکه ای ابر وجود نداشت ولی به برکت دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم ابرها به سرعت پدیدار گشتند. جالب این که هنوز از منبر پایین نیامده بود که بارانی فراوان شروع به باریدن نمود. این بارندگی تا یک هفته ادامه پیدا کرد، تا این که مردم از جاری شدن سیل و خرابی خانه‌ها نگران شدند. با خواهش و التماس یکی از حضار، جهت قطع شدن باران، رسول الله صلی الله علیه وسلم دست‌ها را به سوی آسمان بالا برد. به احترام دعای ایشان ابرها پراکنده شدند و به اطراف مدینه سیر کردند و مدینه از ابر خالی ماند.

نکته‌ی دیگر: رسول الله صلی الله علیه وسلم با دستان مبارک به ابرها اشاره می‌نمود که از مدینه خارج شده و به اطراف بروند. ابرها نیز اطاعت نموده و به اطراف پراکنده شدند. در آن هنگام دور تا دور مدینه هنوز پر از ابر بود و باران می‌بارید، ولی آسمان مدینه چون حلقه‌ای بدون ابر مانده بود.



## دو نیم شدن ماه:

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند: در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم، ماه به دو نیم شد، نیمی بالای یک کوه و نیم دیگر بالای کوه دیگری قرار گرفت. آنگاه فرمود: (ای مردم!) گواه باشید.<sup>۱</sup> خبر دو نیم شدن ماه به امر رسول الله صلی الله علیه وسلم به تواتر رسیده است.

مشرکین مکه برای این که رسول الله صلی الله علیه وسلم را عاجز کنند به او پیشنهاد دادند ماه را دو نیم کند. با اشاره‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم ماه دو نیم می‌شود و کوه حراء بین آن دو قرار می‌گیرد. این بار مشرکین مکه اعتراض می‌کنند و می‌گویند: محمد، چشمان ما را سحر نموده است، او نمی‌تواند چشمان مردم مناطق دیگر را سحر نماید. اما بعد از مدتی مسافرانی وارد مکه می‌شوند و اظهار می‌دارند در فلان شب با چشم‌های خود دیده‌اند که ماه دو نیم شده است.

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾: «و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر بدین منظور که به امر خداوند از او اطاعت کرده شود.»

وقتی این آیه را تلاوت می‌کنیم سیر اطاعت جمادات، نباتات و حیوانات از سرور دو عالم سیدنا رسول الله صلی الله علیه وسلم را درک می‌کنیم. پس در

<sup>۱</sup> صحیح بخاری ۳۶۳۶ و ۳۸۶۹ و ۳۸۷۱ و ۳۸۶۴، مسلم ۲۸۰۰ و ۲۸۰۱ و ۲۸۰۲، ترمذی ۳۲۸۷، مسند بزار ۱۸۰۱ و ۳۴۳۵، نسائی در السنن الكبرى ۱۱۴۸، مسند أبویعلی ۲۹۲۹ و ۳۱۴۱ و ۴۹۶۸، ابن حبان ۶۴۹۵ و ۶۴۹۶، معجم کبیر طبرانی ۱۵۵۹ و ۹۹۹۶ و ۱۰۷۳۴ و ۱۳۴۷۳، مستدرک حاکم ۳۷۵۸ تا ۳۷۶۱، معجم ابن عساکر ۲۹۲، مسند ابی داود طیالسی ۲۷۸ و ۲۹۲ و ۲۰۰۳ و ۲۰۰۷، مسند احمد ۳۵۸۳ و ۱۳۹۱۸ و ۱۶۷۵۰، ابو نعیم در دلائل النبوه ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۱۱ و ۲۱۲، بیهقی در دلائل النبوه ۲/۲۶۴ تا ۲۶، اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۴ و ۱۹۹، ابن کثیر در معجزات النبی ۱/۲۶ تا ۳۰، خصائص الكبرى ۱/۲۰۹ و ۲۱۰، المواهب اللدینه ۲/۲۵۵.

<sup>۲</sup> .سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۴

همه‌ی موارد فرمان دهنده، الله عزوجل می‌باشد. الله عزوجل به جمادات، نباتات و حیوانات فرمان می‌دهد که از رسول الله صلی الله علیه وسلم اطاعت نمایند؛ آنان نیز در مقابل فرمان پروردگار سر تسلیم فرود می‌آورند.

### اهتزاز منبر شریف:

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند: رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر خویش در حال ایراد خطبه بود که این حدیث را بیان فرمود: «يَأْخُذُ اللَّهُ سَمَاوَاتِهِ وَأَرْضِيهِ بِيَدَيْهِ، فَيَقُولُ أَنَا اللَّهُ، أَنَا الْمَلِكُ: اللهُ عزوجل، آسمان‌ها و زمینش را در قبضه‌ی قدرتش قرار می‌دهد و می‌فرماید: من الله هستم، من فرمان‌روا و پادشاهم.»

در این هنگام، رسول الله صلی الله علیه وسلم دستان مبارک را باز و بسته می‌کرد و فرمود: (الله عزوجل می‌فرماید:) من فرمان‌روا و پادشاهم.

در ادامه‌ی حدیث، عبدالله بن عمر می‌گوید: من به منبر نگاه می‌کردم، پایین منبر آن چنان می‌لرزید که من با خودم گفتم: ممکن است رسول الله صلی الله علیه وسلم را ببندازد.<sup>۱</sup>

در روایتی دیگر آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر بود که این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾<sup>۲</sup>:

«و خدا را آن چنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند، و حال آن که روز قیامت زمین یکسره در قبضه‌ی [قدرت] اوست، و آسمان‌ها در پیچیده به دست اوست؛ او منزّه است و برتر است از آنچه [با وی] شریک می‌گردانند.»

<sup>۱</sup> . صحیح، مسلم ۲۷۸۸، ابن حبان ۷۳۲۴، ابن ماجه ۱۹۸ و ۴۲۷۵، نسائی در السنن الکبری ۷۶۴۲ و ۷۶۴۳، طبرانی در معجم کبیر ۱۳۳۲۷ و ۱۳۴۳۷ و ۱۴۳۳۶، ابونعیم در حلیه الاولیاء ۲۷۷/۳، مجمع الزوائد ۲۷۵.

<sup>۲</sup> . سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۴.

سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «الله عزوجل می فرماید: أَنَا الْجَبَّارُ، أَنَا الْمُتَكَبِّرُ، أَنَا الْمَلِكُ أَنَا الْعَزِيزُ، أَنَا الْكَرِيمُ: من صاحب قدرت و جبروتم، من والامقام و فراز مندم، من فرمان روایم، من غالب و چیره‌ام، من بزرگوار و صاحب احسانم.»

در روایتی: متجربین و متکبرین و سرکشان کجايند؟

در این اثنا بود که منبر به لرزه درآمد. ما گفتیم: نزدیک است رسول الله صلی الله علیه وسلم از منبر سقوط کند.<sup>۱</sup>

رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر آیه‌ای از سوره‌ی زمر تلاوت فرمود که هولناکی روز قیامت را به تصویر می کشد و جلالت و عظمت و جبروت الله عزوجل را نشان می دهد. پس از آن هیبتی بس بزرگ بر ذرات وجود پدیدار گشت، چرا که نه؟ در حالی که حقیقت واقعی قیامت را متذکر می شود؛ زمانی که زمین در قبضه‌ی قدرت الله عزوجل قرار می گیرد و منبر نیز جزیی از زمین محسوب می شود، لذا ترس و وحشت آن را فرا می گیرد که باعث لرزش و اضطراب شدید آن می گردد، تا جایی که اصحاب از سقوط رسول الله صلی الله علیه وسلم هراسان و وحشت زده می شوند.

اگر اندکی تأمل کنیم در می یابیم قرائت رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که منبر را به ارتعاش و لرزش واداشت و اگر کسی دیگر این آیه را تلاوت کرده بود هیچ گاه چنین نمی شد.

در پایان نیز منبر از رسول الله صلی الله علیه وسلم اطاعت می کند و زمانی که ایشان سکوت اختیار نمودند ارتعاش و لرزش منبر نیز از بین رفت و آرام گشت.

---

<sup>۱</sup> . صحیح. مسند احمد ۵۴۱۴، ابن ابی عاصم در السنه ۵۴۶، مسند بزار ۵۳۹۸، نسائی در سنن کبری ۷۶۴۸ و ۷۶۴۹، ابن حبان ۷۳۲۷، طبرانی در معجم کبیر ۱۳۳۲۱، حاکم در مستدرک ۲۹۹۹، معجم ابن عساکر ۴۹۲، الخصائص الکبری ۱۲۹/۲، ابو الشیخ در العظمه ۴۳۵/۲ و ۴۵۰ و ۴۶۰، ابن خزیمه در التوحید ۱/۱۷۰.

اسناد آن به شرط شیخین صحیح است مگر عماد بن سلمه که از رجال مسلم می باشد.

### سقوط بت‌ها با اشاره‌ی ایشان صلی الله علیه وسلم:

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند: روز فتح مکه، رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد مکه شد در حالی که اطراف کعبه ۳۶۰ بت قرار داشت. ایشان با چوبی که در دست مبارک داشت به آن بت‌ها ضربه می‌زد و می‌فرمود: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾<sup>۱</sup>: «و بگو حق آمد و باطل نابود شد، همانا باطل نابودشدنی است.»

﴿قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِي الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾<sup>۲</sup>: «بگو حق آمد و باطل (دیگر) آغاز و تکرار نمی‌شود.»<sup>۳</sup>

در روایتی دیگر: عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌فرماید: روز فتح مکه، رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد مکه شد در حالی که اطراف کعبه ۳۶۰ بت قرار داشت.

ابلیس پاهای آن بت‌ها را با سُرَب بسته بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد در حالی که همراهش چوبی بود. با آن چوب به هر بتی که اشاره می‌کرد آن بت با صورت بر زمین سقوط می‌کرد. در این اثنا این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾: «و بگو حق آمد و باطل نابود شد همانا باطل نابودشدنی است.»<sup>۴</sup>

۱. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۱.

۲. سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۴۹.

۳. صحیح، بخاری ۲۰۴۷۸، ۴۷۲۰، مسلم ۱۷۸۱، ترمذی ۳۱۳۸، نسائی در السنن الکبریٰ ۱۱۲۳۳ و ۱۱۳۶۴، مسند ابویعلیٰ ۴۹۶۷، ابن حبان ۵۸۶۲، معجم کبیر طبرانی ۱۰۴۲۷ و ۱۵۳۵.

۴. صحیح الاسناد، ابونعیم در دلائل النبوه ۴۴۶ رجال آن ثقات می‌باشند.

ابونعیم در حلیه الاولیاء ۲۱۱/۳ با اسناد دیگر: رجال آن ثقات می‌باشند.

معجم کبیر طبرانی ۱۰۶۵۶: رجال آن ثقات می‌باشند.

## جوشیدن آب از میان انگشتان مبارک ایشان صلی الله علیه وسلم:

**روایت اول:** انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند: رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب در زوراء بودند. زوراء منطقه‌ای در مدینه کنار بازار است. آن جا مسجدی قرار دارد. ایشان ظرف آبی طلب نمودند. (کاسه‌ی پر از آب را آوردند) رسول الله صلی الله علیه وسلم کف دست مبارک را در آن ظرف قرار داد. آب از میان انگشتان مبارک شروع به جوشیدن کرد. اصحاب همگی با آن آب وضو گرفتند.

قتاده گفت: ای انس! اصحاب چند نفر بودند؟

گفت: حدود سیصد نفر.<sup>۱</sup>

**روایت دوم:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند: در غزوه‌ی حُدَیبِیّه، ارتش اسلام تشنه شدند. مقابل رسول الله صلی الله علیه وسلم ظرفی پر

---

معجم صغیر طبرانی ۱۱۵۲: رجال آن ثقات می‌باشند عنعنه‌ی محمد بن اسحاق که مدلس است مقبول است زیرا در روایات دیگر تصریح به سماع دارد.

معجم صغیر طبرانی ۲۱۰ با سندی دیگر: رجال آن ثقات می‌باشند. در معجم طبرانی اوسط ۲۳۰۳ با همین اسناد آمده است.

بیهقی در دلائل النبوه ۷۱/۵: رجال آن ثقات می‌باشند.

بیهقی در دلائل النبوه ۷۲/۵ برای آن اسناد دیگری آورده که قاسم بن عبدالله در آن وجود دارد اما ضعیف است. بدین منظور بیهقی می‌نویسد: اگر چه اسناد ضعیف است ولی روایت قبلی آن را تأیید می‌کند.

ابن کثیر در السیره النبویه ۵۷۲/۳ روایت و قول بیهقی را ذکر نموده و آن را تأیید می‌کند.

اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۱۹۶/۱: رجال آن ثقات می‌باشد مگر شیخ او احمد بن ابی الفتح الخرقی با مصادری که در دست داشتم هنوز موفق نشدم ترجمه‌ی او را پیدا کنم.

<sup>۱</sup> صحیح، بخاری ۳۵۷۲، مسلم ۲۲۷۹، امام مالک در موطا ۶۴، مسند احمد ۱۲۷۴۲ و ۱۳۲۴۴ و ۱۴۰۸۱، مسند بزار ۷۰۸۳، مسند ابی‌یعلیٰ ۳۱۷۲ و ۲۸۹۵، ابن حبان ۶۵۴۷، ابونعیم در دلائل النبوه ۳۱۲، بیهقی در دلائل النبوه ۱۲۴/۴ و ۱۲۵، ابن کثیر در معجزات النبوی ۵۹/۱، اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۱۳۱.

از آب قرار داشت و با آن وضو می گرفت. مردم نزد ایشان شتابان آمدند. فرمود: شما را چه شده که شتابان آمده‌اید؟

گفتند: آب تمام شده است. آبی نداریم وضو بگیریم و از آن بیاشامیم مگر این ظرفی که نزد شماست.

رسول الله صلی الله علیه وسلم دستان مبارک را در ظرف قرار داد، ناگهان آب از میان انگشتان ایشان همانند چشمه‌ای فوران نمود. ما از آن آب نوشیدیم و وضو گرفتیم.

سالم بن عبدالله می گوید: از جابر بن عبدالله رضی الله عنه پرسیدم: شما چند نفر بودید؟

گفت: اگر یک صد هزار نفر بودیم ما را کفایت می کرد. ما ۱۱۵ نفر بودیم.<sup>۱</sup>  
**روایت سوم:** انس بن مالک رضی الله عنه روایت می کند: رسول الله صلی الله علیه وسلم ظرفی را طلب نمود. (ظرفی آوردند که) در آن مقداری آب وجود داشت. ایشان دستان مبارک را در آن قرار داد.

انس رضی الله عنه می گوید: من می دیدم که آب از لابه لای انگشتان مبارک ایشان می جوشید. کسانی که از آن آب استفاده کردند و وضو گرفتند تخمین زدم حدود هفتاد یا هشتاد نفر بودند.<sup>۲</sup>

**روایت چهارم:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می کند: ما همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم که وقت نماز عصر رسید. آبی همراه نداشتیم که

<sup>۱</sup> صحیح بخاری ۳۵۷۶، ۴۱۵۲ و ۵۶۳۹، مسلم ۳۰۱۳، صحیح ابن خزیمه ۱۲۵، صحیح ابن حبان ۶۵۴۲، مسند احمد ۱۴۵۲۲، سنن دارمی ۳۰، بیهقی در دلائل النبوه ۱۱۶/۴، اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۲۵ و ۱۳۰.

<sup>۲</sup> صحیح بخاری ۲۰۰، مسلم ۲۲۷۹، مسند بزار ۶۸۶۵، نسائی در السنن الکبری ۸۴، سنن نسائی ۷۸، مسند ابویعلی ۳۰۳۶، صحیح ابن خزیمه ۱۲۴، صحیح ابن حبان ۶۵۴۳، معجم صغیر طبرانی ۴۹۸۷، سنن دارقطنی ۲۲۱، بیهقی در السنن الصغیر ۸۹، بیهقی در السنن الکبری ۱۱۸، مسند احمد ۱۲۶۹۴، بیهقی در دلائل النبوه ۱۲۲/۴، ابن کثیر در معجزات النبی ۵۸/۱، اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۱۳۱.

وضو بگیریم مگر مقدار کمی که باقی مانده بود. آن آب را در ظرفی ریختند و نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آوردند.

ایشان دستان مبارک را در آن قرار داد و انگشتان مبارک را باز نمود. سپس فرمود: به سوی آب وضو بشتابید و برکت از طرف الله می باشد.

مردم از آن آب وضو می گرفتند و می نوشیدند. من نیز در خوردن آن کوتاهی نمی کردم و تا جایی که توانستم نوشیدم، زیرا می دانستم در آن برکت قرار دارد.

سالم بن عبدالله می گوید: به جابر گفتم در این واقعه شما چند نفر بودید؟ گفت: یک هزار و چهارصد نفر<sup>۱</sup>

در روایتی دیگر: تقریباً یک هزار و پانصد نفر<sup>۲</sup>

امام قرطبی رحمه الله می گوید: واقعه ی فوران آب از میان انگشتان رسول الله صلی الله علیه وسلم در جاهای متعدد تکرار و از طُرُق بسیار روایت شده است. مجموع این روایات، علم قطعی را می رساند که در مصطلح حدیث، تواتر معنوی نامیده می شود.<sup>۳</sup>

ابو حاتم رازی رحمه الله می گوید: معجزه ی فوران آب از انگشتان مبارک ایشان در چهار واقعه ی مختلف به وقوع پیوسته است:

۱- واقعه ای که تعداد مسلمانان ۱۴۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر بود و آن در ظرفی بوده که عرب به آن «تَوْر» می گوید.

۲- واقعه ای که تعداد مسلمانان ۱۱۴ تا ۱۱۵ نفر بود و آن در ظرفی بوده که عرب به آن «رَكْوَة» می گوید.

---

<sup>۱</sup> . صحیح، بخاری ۵۶۳۹، ترمذی ۳۶۳۳، مسند بزار ۱۴۶۳، صحیح ابن حبان ۶۵۳۸، بیهقی در دلائل النبوه ۱۱۷/۴.

<sup>۲</sup> . سنائی ۷۷، صحیح ابن حبان ۶۵۴۰، مسند ابی داود طیالسی ۱۸۳۵، مسند احمد ۱۴۱۸۱، سنن دارمی ۲۷، بیهقی در دلائل النبوه ۱۱۵/۴.

<sup>۳</sup> . فتح الباری بشرح صحیح البخاری ۵۸۵/۶، الشفا بتعریف حقوق المصطفی ۴۰۲/۱ و ۴۰۵.

۳- واقعه‌ای که تعداد مسلمانان ۶۰ تا ۸۰ نفر بود و آن در ظرفی بوده که عرب به آن «قَدَح رَحْرَاح» می‌گوید.

۴- واقعه‌ای که تعداد مسلمانان تقریباً ۳۰۰ نفر بود و آن در ظرفی بوده که عرب به آن «قَعْب» می‌گوید.<sup>۱</sup>

امام مزنی رحمه‌الله می‌گوید: معجزه‌ی جوشیدن آب از انگشتان مبارک رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم بلیغ‌تر از معجزه‌ی بیرون آمدن آب از سنگ می‌باشد آن زمانی که موسی علیه‌السلام عصایش را به سنگ زد و دوازده چشمه از آن بیرون آمد، زیرا خروج آب از سنگ معهود است به خلاف خروج آب از میان گوشت و خون.<sup>۲</sup>

### تکثیر آب:

**روایت اول:** براء بن عازب رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند: در غزه‌ی حدیبیه ما ۱۱۴ نفر بودیم. حدیبیه چاهی است. ما از آن چاه آب کشیدیم تا این‌که آب تمام شد و قطره‌ای باقی نماند.

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم بالای چاه نشست و طلب آب نمود. آب آورده شد. ایشان آب را در دهان مبارک چرخاند و مضمضه نمود سپس آن را در چاه ریخت. آب، درون چاه فوران کرد.

از چاه، آب برداشتیم و به حیوانات دادیم تا این‌که همه سیراب شدیم.<sup>۳</sup> معجزه‌ی تکثیر آب توسط رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم در چندین جا اتفاق افتاده است. این روایات گویای این است که الله عزوجل، پیامبرش را همیشه یاری می‌دهد و دشمنان دین و شریعتش را خوار و رسوا می‌سازد.

<sup>۱</sup> . ابن حبان در توضیح حدیث شماره ۶۵۴۳

<sup>۲</sup> . در همین معنا ابو نعیم در دلائل النبوه ۴۰۵/۱.

<sup>۳</sup> . صحیح، بخاری ۲۵۷۷، بیهقی در دلائل النبوه ۱۳۰/۶ و ۱۳۱.



زمانی که مسیلمه‌ی کذاب به دروغ ادعای پیامبری کرد، یارانش نزد او آمدند و گفتند: چاهی که از آن استفاده می‌کنیم کم‌آب است همانند محمد بیا و آب دهان خویش را در آن بینداز تا از مشکل کم‌آبی نجات پیدا کنیم. مسیلمه با غرور بر بالای چاه قرار گرفت و آب دهان خود را درون چاه انداخت. الله عزوجل او را رسوا نمود و با رسیدن آب دهان او به قعر چاه، بلافاصله آب آن خشک شد. بار دیگر زمانی که آب دهان خود را در یکی از چاه‌ها انداخت آب آن شور گردید.<sup>۱</sup>

در یکی از غزوه‌ها، چشم قتاده که از حدقه بیرون آمده بود رسول الله صلی الله علیه وسلم به اذن الله عزوجل، چشم وی را شفا داد.<sup>۲</sup>

اما زمانی که فردی به سبب چشم‌درد به نزد مسیلمه کذاب آمد تا به چشمش دست بکشد و شفا یابد به محض این که دستان نامبارک خود را به چشمش کشید، بینایی خود را از دست داد.<sup>۳</sup>

رسول الله صلی الله علیه وسلم با دستان مبارک خویش سیصد اصله، نهال درخت خرما کاشت. تمام نهال‌ها بعد از یک سال ثمردار شدند.<sup>۴</sup> مسیلمه کذاب کنار درخت تنومند خرما وضو گرفت بلافاصله درخت خرما خشک گردید.<sup>۵</sup>

رسول الله صلی الله علیه وسلم چون دست شریف خویش را بر سر کودکی می‌کشید، وقتی آن کودک به خانه می‌آمد پدر و مادرش می‌دانستند که رسول الله صلی الله علیه وسلم با دستان مبارک خویش کودکان را نوازش نموده است،

۱. البدایه والنهایه ۳۳۱/۶.

۲. روایت کامل آن در ادامه خواهد آمد.

۳. البدایه والنهایه ۳۳۱/۶.

۴. روایت کامل آن در صفحه ۸۶ خواهد آمد.

۵. البدایه والنهایه ۳۳۱/۶.

زیرا از بدن کودک، بوی بسیار معطر به مشام می‌رسید.<sup>۱</sup> اما مسیلمه کذاب جهت تبرک، دست نامبارک خود را بر سر کودکی گذاشت بلافاصله موی سر آن کودک ریخت و تاس گشت.<sup>۲</sup>

**روایت دوم:** معاذ بن جبل رضی الله عنه حدیثی پیرامون غزوه‌ی تبوک روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: فردا این شاء الله به چشمه‌ی تبوک خواهید رسید و شما وقت چاشت به آن جا می‌رسید. اگر کسی از شما زودتر آن جا رسید چیزی از آب بردارد تا من برسم.

وقتی آن جا رسیدیم دو نفر زودتر رسیدند و خلاف دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم از آب چشمه برداشتند.

زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن جا رسید، دانست کسی از آب برداشته است، پس فرمود: چه کسی از آب برداشته است؟

اصحاب گفتند: فلانی و فلانی. رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را سرزنش نمود.

آب باریک باریک از چشمه بیرون می‌آمد. اصحاب با کف دست توانستند مقداری آب جمع‌آوری نمایند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم، دست و صورت مبارک را با آن آب شست و آن را در دهانه‌ی چشمه ریخت. ناگهان چشمه‌ی آب جوشان شد و آب از آن جاری گشت که به سبب آن ارتش اسلام از آن آب سیراب شدند.<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> . ابونعیم در دلائل النبوه ۶۴۰/۱، بیهقی در دلائل النبوه ۳۰۵/۱، شرف المصطفی ۱۲۶۵، الشفا بتعريف حقوق المصطفى ۵۳۱/۱.

<sup>۲</sup> . البدایه والنهایه ۳۳۱/۶.

<sup>۳</sup> . صحیح، مسلم ۷۰۶، موطا مالک ۳۳۰، مصنف عبدالرزاق ۴۳۹۹، صحیح ابن خزیمه ۹۶۸، صحیح ابن حبان ۶۵۳۷، معجم طبرانی کبیر ۱۰۲، مسند أحمد ۲۲۰۷۰، بیهقی در دلائل النبوه ۲۳۶/۵، ابن کثیر در السیره النبویه ۲۳/۴

**روایت سوم:** ابوقتاده رضی الله عنه روایت می کند: در سفری همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم و فرمودند: اگر فردا به آب نرسید تشنه می شوید... رسول الله صلی الله علیه وسلم سوار شد و حرکت کرد ما نیز به دنبال ایشان راه افتادیم. مدتی که راه پیمودیم، فرود آمد و فرمود: آیا همراه شما آب هست؟ گفتم: بله. همراه من ظرفی است که مقداری آب دارد.

فرمود: آن را بیاور.

آن را آوردم.

فرمود: ای مردم، از آب بردارید.

مردم وضو گرفتند تا این که جرعه ای باقی ماند.

فرمود: آن را نگه دار، چون خیر بزرگی خواهد داشت...

وقتی ظهر شد و گرما شدید شد، مردم نزد ایشان آمدند و گفتند: ای رسول خدا! از تشنگی هلاک شدیم.

فرمود: امروز برای شما هلاکتی نیست، سپس فرمود: ای ابا قتاده! آن ظرف را بیاور.

ظرف را آوردم.

فرمود: در آن را باز کن.

آن را باز کردم و تقدیم ایشان نمودم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم آب می ریخت و ابو قتاده به مردم می داد.

مردم برای گرفتن آب ازدحام کردند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: اجازه بدهید، همه ی شما سیراب خواهید شد.

همه ی مردم از آن آب نوشیدند. فقط من و رسول الله صلی الله علیه وسلم باقی ماندیم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم برایم آب ریخت و فرمود: ای ابوقتاده بیاشام.

گفتم: شما بیاشامید ای رسول خدا!

فرمود: پخش کننده‌ی آب، آخر می‌نوشد.

من نیز اطاعت نموده، آب نوشیدم و بعد از من رسول الله صلی الله علیه وسلم نوشید. اما هنوز در ظرف به اندازه‌ی قبل آب بود. انگار کسی از آن استفاده نکرده بود.

در آن روز، مردم سیصد نفر بودند.<sup>۱</sup>

**روایت چهارم:** عمران بن حُصَین رضی الله عنه روایت می‌کند: ما در سفری همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم... بسیار تشنه شدیم. ناگهان به زنی برخوردیم که سوار بر شتر، دو مشک بزرگ پر از آب به همراه داشت.

به او گفتیم: آب کجا یافت می‌شود؟

گفت: این اطراف آبی وجود ندارد.

گفتیم: بین قبیله‌ی شما و آب چقدر فاصله است؟

گفت: یک شبانه روز.

گفتیم: نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بیا.

گفت: رسول الله کیست؟

او را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آوردیم و گفت و گویی که بین ما و او صورت گرفت به عرض رسول الله صلی الله علیه وسلم رساندیم. آن زن ترسید و گفت: من بچه‌های یتیم دارم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمان داد آن دو مشک پر از آب را از شتر پایین بیاورند. بعد از پایین آوردن، رسول الله صلی الله علیه وسلم بزاق مبارک را در آن ریخت و سپس فرمود بیاشامید: ما چهل نفر تشنه بودیم، همگی به اندازه‌ی نوشیدیم که سیراب شدیم. علاوه بر آن، ظرف‌ها و مشک‌هایی که نزد ما بود پر از آب نمودیم. همچنین یکی از ما که جنب بود با آن آب غسل کرد. فقط به شتران آب ندادیم. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمان داد آن دو

<sup>۱</sup> . صحیح، مسلم ۶۸۱، مسند أحمد ۲۲۵۷۵ و ۲۲۵۴۶، مسند ابی یعلیٰ ۴۲۳۸، صحیح ابن خزیمه ۴۱۰، ابونعیم در دلائل النبوه ۳۱۵، ابن کثیر در معجزات النبی ۶۷/۱.

مشک، بار شتر شود. ما می دیدیم که آب مشک از قبل بیش تر شده بود و مشک از پری آب می خواست بترکد. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور داد از آنچه نزد شما هست به این زن بدهید. خرما و نانی که همراه داشتیم جمع نمودیم و به آن زن دادیم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن زن فرمود: مشاهده نمودی چیزی از مشک تو کاسته نشد. اما الله عزوجل بود که آب به ما عطا نمود. این طعامها نیز بگیر و به اهل خود بخوران.

آن زن وقتی به نزد قبیله اش رفت به آنان گفت: از نزد کسی آمدم یا ساحر است یا پیامبر خداست، زیرا چنین و چنان از او دیدم.

پس از مدتی الله عزوجل به وسیله ی آن زن قبیله اش را به دین اسلام هدایت نمود و همه مسلمان شدند.<sup>۱</sup>

**روایت پنجم:** براء بن عازب رضی الله عنه روایت می کند: در یک سفری که همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم به چاهی رسیدیم که آب کمی داشت. (چون آب کم بود و نمی شد با دلو کشید) شش نفر داخل چاه شدند که من یکی از آنان بودم. با ظرفی که در دست داشتم در ته چاه دنبال آب می گشتم اما آبی نصیبم نشد. دلو را بالا فرستادم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم دست مبارک را درون دلو قرار داد و چیزی را زمزمه کرد. سپس دلو را دوباره به ما برگرداند.

ناگهان آب از درون چاه جوشید و از ترس غرق شدن در چاه با سرعت ما را با پارچه ای بیرون آوردند. سپس رودی از آب جاری شد. در روایتی آمده است: ما ۱۱۴ نفر بودیم.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> صحیح، بخاری ۳۴۴ و ۳۵۷۱، مسلم ۶۸۲، مسند احمد ۱۹۸۹۸، مسند بزار ۳۵۸۴، صحیح ابن خزیمه ۱۱۳ و ۲۷۱، صحیح ابن حبان ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲، معجم کبیر طبرانی ۲۷۶ و ۲۸۹، سنن دار قطنی ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳، بیهقی در السنن الکبری ۱۲۶ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷، معرفه السنن و الآثار ۱۶۳۳، ابونعیم در دلائل النبوه ۳۲۰، بیهقی در دلائل النبوه ۱۳۰/۶ و ۱۳۱.

## تکثیر طعام:

**روایت اول:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می کند: در یکی از روزهایی که مشغول حفر خندق بودیم رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که سخت گرسنه شده بود.

با سرعت نزد همسرم رفتم و گفتم: آیا چیزی در خانه داریم؟ زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار گرسنه است. همسرم ظرفی که در آن یک صاع (تقریباً دو کیلو و ششصد گرم) جو بود بیرون آورد و تنها بزغاله‌ای که در خانه داشتیم سر بریدم. همسرم جو را آرد کرد و با کمک هم بزغاله‌ی ذبح شده را برای پختن در دیگ قرار دادیم. سپس خواستم به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بروم و ایشان را دعوت کنم. همسرم گفت: ما را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم و کسانی که همراه ایشان هستند خجالت زده نکن (چون غذا به اندازه‌ی کافی وجود ندارد؛ به اندازه‌ی میهمان دعوت کن که آنان را کفایت کند و شرمنده نباشیم).

من خود را به رسول الله صلی الله علیه وسلم رساندم و با صدایی پایین، ایشان را به صرف ناهار دعوت کردم و گفتم: ای رسول خدا! ما بزغاله‌ی کوچکی داشتیم آن را ذبح کردیم و یک صاع جو داشتیم آن را هم آرد نمودیم. شما و همراهانتان امروز میهمان ما هستید.

اما رسول الله صلی الله علیه وسلم ندا زد: ای اهل خندق! جابر بن عبدالله میهمانی ترتیب داده است پس بشتابید.

ایشان رو به من نمودند و فرمودند: دیگ را از روی آتش پایین نیاورید و با خمیرها نان نپزید تا من بیایم.

---

<sup>۱</sup> ابن کثیر در معجزات النبی ۵۹/۱ می نویسد: اسناد آن جید و قوی است. مسند احمد ۱۸۶۲۲ و ۱۸۵۸۴، اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۲۲۲، ابونعیم در دلائل النبوه ۳۱۸، معجم کبیر طبرانی ۱۱۷۷.

من شتابان به نزد همسرم آدم و گفتم: رسول الله صلی الله علیه وسلم در حال آمدن است و مردم همراه ایشان هستند.

همسرم گفت چه کار کردی؟ (این همه میهمان دعوت کردی در حالی که بزغاله‌ی کوچکی بیش نیست اکنون جلو میهمانان شرمنده خواهیم شد).

گفتم: آنچه تو گفتی انجام دادم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید.

خمیر را به ایشان نشان دادم. ایشان بزاق پاک خویش را بر خمیر پاشاند و

دعای برکت نمود.

سپس به سراغ دیگ رفت و بزاق پاک خویش را در آن پاشاند و دعای

برکت نمود. سپس فرمود: یک نفر دیگر کمک بگیر تا همراهت نان بپزد و

دیگ را نیز از روی آتش پایین نیاور.

میهمانان حدود هزار نفر بودند. قسم به خدا همه‌ی میهمانان سیر خوردند و

رفتند اما غذا در دیگ همچنان می‌جوشید و خمیر نیز مثل اول نان می‌داد.<sup>۱</sup>

**روایت دوم:** انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند: روزی ابوطلحه

انصاری رضی الله عنه از نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم به خانه آمد و به

همسرش، ام سلیم رضی الله عنها گفت: صدای رسول الله صلی الله علیه وسلم را

بسیار ضعیف شنیدم، گویا گرسنه‌اند. آیا نزد تو چیزی هست؟

ام سلیم پاسخ داد: بله.

انس رضی الله عنه می‌گوید: مادرم ام‌سلیم چند قرص نان جو بیرون آورد.

آن را در پارچه‌ای پیچید و به دستم داد و مرا به سوی رسول الله صلی الله علیه

وسلم فرستاد. ایشان داخل مسجد میان اصحاب نشسته بودند. مقابل ایشان

<sup>۱</sup> صحیح بخاری ۴۱۰۱، مسلم ۲۰۳۹، مستدرک حاکم ۴۳۲۴، بیهقی در السنن الکبری

۱۴۵۹۷، سنن الدارمی ۴۳، مصنف ابن ابی شیبہ ۳۱۷۰۹، بیهقی در دلائل النبوه ۳/۴۲۶،

۴۲۵، الخصائص الکبری ۳۷۶/۱، ابن کثیر در السیره النبویه ۳/۱۸۹، ابونعیم در دلائل النبوه

۳۲۷، ماوردی در اعلام النبوه ۱/۱۰۴.

ایستادم. (قبل از این که انس پیغام خود را بگوید) رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: ابوظلحه تو را فرستاده؟ گفتم: بله.

فرمود: برای غذا؟ گفتم: بله.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به کسانی که همراه ایشان بودند فرمود: برخیزید. آنان حرکت کردند و من پیشاپیش آنان می رفتم تا این که به ابوظلحه رسیدم و او را از جریان آگاه ساختم.

ابوظلحه گفت: ای ام سلیم! رسول الله صلی الله علیه وسلم با اصحابش می آیند، اما در خانه غذایی نداریم که از آنان پذیرایی کنیم. ام سلیم گفت: خدا و رسولش داناترند.

ابوظلحه به استقبال رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و ایشان را به داخل خانه راهنمایی کرد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: ای ام سلیم! چی داری؟ آن را بیاور.

ام سلیم چند قرص نان، خدمت ایشان تقدیم کرد.

به سفارش رسول الله صلی الله علیه وسلم، نان ها را ریز ریز و آن را با روغن ترید کردند. وقتی ترید آماده شد رسول الله صلی الله علیه وسلم دعای برکت نمود و فرمود: به ده نفر اجازه بدهید. آن ده نفر داخل شدند، خوردند تا این که سیر گشتند سپس خارج شدند. بار دیگر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: به ده نفر اجازه بدهید. آنان نیز داخل شدند و سیر خوردند و رفتند. به همین ترتیب، گروه گروه می آمدند. انس رضی الله عنه تعداد آنان را برآورد می کند و می گوید که آنان تقریباً هفتاد یا هشتاد نفر بودند.<sup>۱</sup>

۱. صحیح، بخاری ۳۵۷۸ و ۵۳۸۱، ۶۶۸۸، مسلم ۲۰۴۰، ترمذی ۳۶۳۰، مسند بزار ۶۷۵۹، نسائی در السنن الکبری ۶۵۸۲، صحیح ابن حبان ۶۵۳۴، معجم اوسط طبرانی ۶۴۸۵، معجم کبیر طبرانی ۲۷۶ تا ۲۸۱، بیهقی در السنن الکبری ۱۴۵۹۳، موطن مالک ۱۷۲۵، سنن دارمی ۴۴، ابن ماجه ۳۳۴۲، ابونعیم در دلائل النبوه ۳۲۲، ماوردی در اعلام النبوه ۱۰۵/۱، بیهقی در دلائل النبوه ۸۹/۶، ابن کثیر در معجزات النبی ۸۱/۱.



**روایت سوم:** عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما روایت می کنند: ما همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم، تعداد ما ۱۳۰ نفر بود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: آیا همراه یکی از شما غذایی هست؟ یکی از ما یک صاع (تقریباً دو کیلو و ششصد گرم) آرد به همراه داشت، آن را خمیر کردند. سپس مرد مشرکی با موهای ژولیده و قامتی بلند در حالی که گوسفندانش را می راند از راه رسید.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: گوسفند، فروشی است یا هدیه؟  
گفت: فروشی است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم از او یک گوسفند خرید. سپس اصحاب مشغول پختن غذا شدند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم امر فرمود: جگر آن را کباب بزنند. قسم به خدا! ما ۱۳۰ نفر بودیم، رسول الله صلی الله علیه وسلم برای هر کدام از ما تکه ای از جگر سهمیه دادند و کسی که حضور نداشت سهمیه ای او را نگه داشتند. سپس غذاها را در دو بشقاب بزرگ قرار داد و همه ی ما از آن خوردیم و سیر شدیم در حالی که غذاها در هر دو بشقاب اضافه آمد. من غذاهای اضافه را بار شتر نمودم.<sup>۱</sup>

**روایت چهارم:** ابوهزیره و ابوسعید خدری رضی الله عنهما روایت می کنند: در غزوه ی تبوک بر ارتش اسلام گرسنگی شدیدی چیره شد.

مجاهدین گفتند: ای رسول خدا! اگر اجازه بدهی شتران را سر ببریم، از گوشت آن بخوریم و از روغن آن استفاده کنیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: انجام دهید.

---

<sup>۱</sup> صحیح، بخاری ۲۶۱۸ و ۵۳۸۲، مسلم ۲۰۵۶، مسند احمد ۱۷۰۳ و ۱۷۱۱، مسند بزار ۲۲۶۴، بیهقی در السنن الکبری ۱۸۷۸۹، ابونعیم در دلائل النبوه ۳۲۴، بیهقی در دلائل النبوه ۹۵/۶، ابن کثیر در معجزات النبی ۹۴/۱.

عمر رضی الله عنه آمد و گفت: ای رسول خدا! اگر این کار کنیم، مرکوب کم می‌شود. به نظر من دستور بفرمایید غذاهای باقی مانده، جمع کرده شود، سپس شما به پیشگاه الله عزوجل دعا کنید تا خداوند در آن برکت قرار دهد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: بله. پس فرمان داد پوستی را پهن کنند و باقی مانده‌ی غذاها را روی آن بریزند. کسی به اندازه‌ی یک کف دست، ذرت و دیگری خرما و دیگری نان آورد، تا این که مقدار کمی روی پوست جمع‌آوری شد. آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم دعای برکت نمود، سپس فرمود: ظرف‌هایتان را بیاورید.

مجاهدین یکی یکی ظرف‌های خود را می‌آوردند تا این که همه‌ی مجاهدین، ظرف‌های خود را پر از غذا نمودند و از آن غذاها خوردند و سیر گشتند، اما پوست هنوز پر از غذا بود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: گواهی می‌دهم آن که جز الله معبودی به حق نیست و من فرستاده‌ی او هستم. هرکسی که شهادتین را بگوید بدون این که تردیدی در آن داشته باشد از بهشت محروم نمی‌شود.<sup>۱</sup>

**روایت پنجم:** ابو هریره رضی الله عنه روایت می‌کند: قسم به خداوندی که جز او معبودی به حق نیست، همانا از شدت گرسنگی گاهی شکم بر روی زمین می‌گذاشتم و گاهی سنگ به شکم می‌بستم.

یک روز از شدت گرسنگی خود را سر راه اصحاب قرار دادم...

سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم از کنارم عبور نمود. وقتی مرا دید تبسم زد و از آنچه در ضمیر پنهان کرده بودم و بر صورتم ظاهر بود و به وضعیتی که در آن قرار گرفته بودم آگاه شد، و فرمود: ای ابوهریره! گفتم: لبیک یا رسول الله. فرمود: دنبال بیا، سپس ایشان حرکت کردند. من نیز ایشان را دنبال کردم

<sup>۱</sup> صحیح، مسلم ۲۷، مسند احمد ۱۱۰۸۰، مسند بزار ۹۱۹۱، مسند ابی یعلیٰ ۱۱۹۹، صحیح ابن حبان ۶۵۳۰، ابونعیم در دلائل النبوه ۳۲۶، بیهقی در دلائل النبوه ۲۲۹/۵، ابن کثیر در معجزات النبی ۹۵/۱، الخصائص الکبریٰ ۴۵۴/۱.

تا این که به منزل خویش وارد شد و از اهل خویش اجازه گرفت. سپس به من اجازه‌ی ورود داد.

کاسه‌ای پر از شیر آورده شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: ای ابوهریره! به نزد اهل صفه برو و آنان را دعوت نما.

حالم بد شد (زیرا از گرسنگی داشتم هلاک می‌شدم و احتیاج شدیدی به این شیر داشتم). متعجبانه با خود گفتم: یک کاسه‌ی شیر و اهل صُفّه؟ من به این شیر مستحق‌ترم تا از آن بنوشم و جان تازه‌ای بگیرم. اما باید از دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم اطاعت کرده و اهل صفه را دعوت نمایم.

با آمدن اهل صغه، رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا امر نمود به آنان شیر بنوشانم. کاسه‌ی شیر را برداشتم، به یکی یکی شیر تعارف کردم. آنان شیر را گرفته، سیر می‌نوشتند و کاسه را به من باز می‌گردانیدند. من نیز به نفر بعدی می‌دادم تا این که تمام اهل صغه از آن شیر نوشیدند و سیر شدند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم کاسه‌ی شیر را از من گرفت و مقابل خویش قرار داد. به من نظری افکند، تبسم نمود و فرمود: ای ابوهریره! گفتیم: لیبک یا رسول الله! فرمود: من و تو ماندیم.

گفتم: آری، یا رسول الله.

فرمود: بنشین و بنوش.

نشستم و شیر نوشیدم.

فرمود: بنوش، بار دیگر نوشیدم.

همین طور می‌فرمود: بنوش، و من می‌نوشیدم. تا این که گفتم: قسم به خداوندی که تو را به حق مبعوث نموده دیگر جا ندارم (و نمی‌توانم بنوشم).

---

<sup>۱</sup> . اهل صغه کسانی بودند که از دیار کفر هجرت می‌کردند و به مدینه می‌آمدند و چون خانه و کاشانه‌ای نداشتند در انتهای مسجد برای آنان سایبانی ترتیب داده بودند تا فراهم شدن منزلی مناسب، از روی ناچاری مدتی آن‌جا زندگی می‌کردند، زیرا خانه‌ی انصار نیز از میهمانان مهاجر پر شده بود. تعداد اهل صغه تقریباً از هشتاد تا سیصد نفر تغییر پیدا می‌کرد.

فرمود: کاسه را بده.

کاسه‌ی شیر را تقدیم نمودم.

ایشان حمد خدا را بجا آورده، بسم‌الله گفت و باقی‌مانده‌ی شیر را نوشید.<sup>۱</sup>

**روایت ششم:** ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند: در حالی که چند دانه‌ای خرما در دست داشتم (در بعضی از روایات آمده که ۲۱ دانه خرما بوده است) به نزد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمدم و گفتم: ای رسول خدا! دعا کن، الله عزوجل در این چند دانه‌ی خرما برکت قرار دهد.

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم دانه‌های خرما را با دست گرفت سپس دعای برکت نمود و فرمود: آن‌ها را بگیر و در کیسه‌ات قرار بده و هرگاه خواستی از آن برداری، فقط دست‌هایت را داخل کیسه فرو کن ولی همه‌ی آن‌ها را بیرون نیاور و آن‌ها را از هم جدا نکن.

ابوهریره رضی‌الله‌عنه می‌گوید: (به برکت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم) از آن کیسه چندین وسق<sup>۲</sup> خرما در راه الله عزوجل انفاق نمودم. آن کیسه همیشه همراهم بود. اما زمانی که عثمان بن عفان رضی‌الله‌عنه خلیفه‌ی مسلمین شهید شد، در آن موقع بود که کیسه را گم کردم.<sup>۳</sup>

**روایت هفتم:** جابر بن عبدالله انصاری رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند: پدرم در جنگ احد شهید شد و از خود بدهکاری بجا گذاشت. نزد طلبکاران رفتم و به آنان

---

<sup>۱</sup> صحیح، بخاری ۶۴۵۲، نسائی در السنن الکبری ۱۱۸۰۸، مستدرک حاکم ۴۲۹۱، بیهقی در السنن الکبری ۴۳۳۹ و ۱۳۴۸۴، مسند احمد ۱۰۶۷۹، ترمذی ۲۴۷۷، صحیح ابن حبان ۶۵۳۵، بیهقی در دلائل النبوه ۱۰/۱۶، ابن کثیر در معجزات النبی ۷۳/۱، الخصائص الکبری ۸۰/۲، ابونعیم در دلائل النبوه ۳۲.

<sup>۲</sup> هر وسق برابر با شصت صاع است و هر صاع، چهار مُد (به پری دو کف دست) تقریباً دو کیلو و ششصد گرم می‌باشد. پس هر وسق تقریباً برابر با ۱۵۶ کیلو می‌شود.

<sup>۳</sup> حسن، ترمذی ۳۸۳۹، صحیح ابن حبان ۶۵۳۲، مسند احمد ۸۶۲۸، بیهقی در دلائل النبوه ۱۰۹/۶، ابن کثیر در معجزات النبی ۱۰۲/۱.

گفتم: در مقابل طلبی که از پدرم دارید این خرماها را بردارید. اما قبول نکردند، زیرا خرماهایی که در اختیار داشتیم در مقابل طلب آنان خیلی ناچیز بود.

نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدم و قضیه را باز گفتم. فرمود: هرگاه خواستی خوشه‌های خرما را قطع کنی و آن‌ها را در مِربد (محلّی که خرماها را خشک می‌کنند) بگذاری، مرا خبر بده.

موقع خشک کردن خرما، رسول الله صلی الله علیه وسلم به همراه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما آمدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم نشست و دعای برکت نمود، سپس فرمود: طلب کاران را صدا بزن، بیایند طلب‌های خود را بگیرند.

جابر رضی الله عنه می‌گوید: همه‌ی طلبکاران حاضر شدند و تمام بدهی پدرم را تسویه نمودم. (به برکت رسول الله صلی الله علیه وسلم) سیزده وسق<sup>۱</sup> خرما بیش‌تر آمد. مغرب آن روز به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدم و گفتم: همه‌ی طلبکاران طلب خویش را گرفتند ولی باز سیزده وسق زیاد آمد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم تبسم نمود و فرمود: نزد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برو و به ایشان نیز اطلاع بده.

من نزد آن دو بزرگوار رفتم و جریان را به عرض رساندم. گفتند: وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم آن جا نشست و دعا فرمود ما می‌دانستیم چنین می‌شود (یعنی چنین معجزه‌ای اتفاق می‌افتد).<sup>۲</sup>

**روایت هشتم:** سَمْرَةَ بن جُنْدُب رضی الله عنه روایت می‌کند: ما نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم که کاسه‌ای بزرگ، حاوی ترید، خدمت ایشان آوردند. از

---

<sup>۱</sup> هر وسق برابر با ۶۰ صاع است و هر صاع، چهار مُد (به پری دو کف دست) تقریباً ۲ کیلو و ۶۰۰ گرم می‌باشد. پس هر وسق تقریباً برابر با ۱۵۶ کیلوگرم می‌شود و ۱۳ وسق برابر با ۲۰۲۸ کیلوگرم می‌شود.

<sup>۲</sup> صحیح، بخاری ۲۷۰۹ و ۲۱۲۷ و ۳۳۹۵ و ۲۴۰۵ و ۲۶۰۱ و ۲۷۸۱ و ۳۵۸ و ۴۰۵۳ و ۶۲۵۰، صحیح ابن حبان ۶۵۳۶ و ۷۱۳۹، ابوداود ۲۸۸۴، ابن ماجه ۲۴۳۲، مسند بزار ۹۶، نسائی در السنن الکبری ۶۴۳۴ سنن نسائی ۳۶۴۰.

آن تناول کرد و کسانی که حضور داشتند نیز از آن خوردند. این گروه سیر خوردند و رفتند. گروهی دیگر آمدند آنان نیز سیر خوردند و رفتند. باز گروهی دیگر آمدند و این میهمانی از صبح تا ظهر ادامه داشت. گروهی می‌خوردند سپس بلند می‌شدند و می‌رفتند و به دنبال آنان گروهی دیگر می‌آمدند.

مردی به سمره بن جندب رضی الله عنه گفت: آیا طعام از جایی می‌آمد؟ در پاسخ گفت: از چه چیز آن تعجب می‌کنی؟ طعام زیاد نمی‌شد مگر از آن جا، و اشاره به آسمان نمود.<sup>۱</sup>

**روایت نهم:** ابو رافع برده‌ی آزادشده‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گوید: برای رسول الله صلی الله علیه وسلم گوسفند کباب‌شده‌ای آوردند. ایشان به من فرمودند: ای ابورافع! دست گوسفند را برایم بیاور. من نیز تقدیم نمودم.

سپس فرمودند: ای ابورافع! دست گوسفند را برایم بیاور.

بار دوم، دست گوسفند را خدمت ایشان تقدیم نمودم.

بار سوم فرمودند: ای ابو رافع! دست گوسفند را برایم بیاور.

گفتم: ای رسول خدا! مگر یک گوسفند بیش از دو دست دارد؟

فرمودند: اگر اعتراض نمی‌کردی هر وقتی که ندا می‌زدم: ای ابورافع، دست گوسفند را برایم بیاور، همین طور از دیگر، دست گوسفند بیرون می‌آوردی و تمام نمی‌شد.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> صحیح، ترمذی ۳۶۲۵، مسند أحمد ۲۰۱۳۵ و ۲۰۱۹۶، مصنف ابن ابی شیبہ ۳۱۷۰۸، سنن دارمی ۵۷، نسائی در السنن الکبری ۶۷۰۷، مسند روایانی ۸۵۳، معجم صغیر طبرانی ۹۶۶۷، مستدرک حاکم ۴۲۳۳، بیهقی در دلائل النبوه ۹۳/۶، ابونعیم در دلائل النبوه ۳۳۵، ابن کثیر در معجزات النبی ۹۲/۱.

<sup>۲</sup> حسن، مسند احمد ۵۰۸۹ و ۲۳۸۵۹ و ۲۷۱۹۴، سنن دارمی ۴۵، مسند بزار ۸۳۴۵، نسائی در السنن الکبری ۶۶۲۵، صحیح ابن حبان ۶۴۸۴، معجم اوسط طبرانی ۳۲۹۱، معجم کبیر طبرانی ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۷۰ و ۸۴۲ و ۷۶۳، مجمع الزوائد ۱۴۱۳۳ تا ۱۴۱۳۷، ترمذی در الشمائل

**روایت دهم:** جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت می کند: ام مالک رضی الله عنها ظرفی از پوست دباغی شده داشت که در آن روغن می گذاشت و به رسول الله صلی الله علیه وسلم هدیه می داد. روزی در منزل ام مالک رضی الله عنها چیزی یافت نشد، فرزندانش به نزدش آمدند و روغن طلب کردند. او به سراغ ظرفی رفت که به رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن روغن هدیه می داد. ناگهان ظرف را پر از روغن یافت. از آن روز به بعد، این ظرف همیشه پر از روغن بود و هر چه از آن بر می داشتند تمام نمی شد تا این که روزی آن را فشرده. ام مالک به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و جریان را به عرض ایشان رسانید.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: آن را فشردی؟

ام مالک گفت: بله.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر آن را نمی فشردی برای همیشه روغن می داد.<sup>۱</sup>

### **پر شیر گشتن پستان گوسفند:**

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می کند: من نوجوانی بودم که برای گوسفندان عقبه بن ابی معیط چوپانی می کردم. روزی اطراف مکه، گوسفندان را به چرا برده بودم که رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را دیدم. ایشان برای رهایی از اذیت و آزار مشرکین مکه، به کوهها پناه برده بودند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: فرزندم! آیا شیر به همراه داری؟

گفتم: آری، اما من امانتدارم. (یعنی بعضی از گوسفندان شیر دارند اما من کارگری امین هستم و نمی توانم از مال مردم به شما ببخشم).

---

المحمدیه ۱۶۰، ابونعیم در دلائل النبوه ۳۴۶، اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۲۵۵، ابن کثیر در معجزات النبی ۱۱۱/۱ و ۱۱۲، الخصائص الکبری ۳۷۷/۱.

<sup>۱</sup>. صحیح، مسلم ۲۲۸۰، مسند احمد ۱۴۷۴۰ و ۱۴۶۶۴، دلائل النبوه للبيهقي ۷۸/۱.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: گوسفندی را که آبستن نیست و شیر ندارد برایم بیاور.

من گوسفندی را آوردم که شیر نداشت.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به پستان گوسفند دست کشید و به پیشگاه الله عزوجلّ دعا فرمود. ناگهان پستان گوسفند پر از شیر شد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه ظرفی را آورد و در آن شیر نوشید.

رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن شیر نوشید، سپس ابوبکر صدیق رضی الله عنه و در آخر من نیز از آن شیر نوشیدم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به پستان گوسفند امر نمود: جمع شو. بلافاصله پستان گوسفند جمع شد و همانند قبل خشک گردید.<sup>۱</sup>

**روایت دوم:** حُبَیْش بن خویلد و سلیط بدری و خالد بن خنیس خزاعی رضی الله عنهم روایت می کنند: زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه از مکه به مدینه هجرت نمودند در میان راه به خیمه‌ی ام‌معبد برخورد نمودند. در این سفر عبدالله بن اُرَیْقُط راهنمای آنان بود. ام‌معبد پیرزنی قوی بود که در خیمه‌ی خود نشسته بود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه خواستند از ام‌معبد گوشت یا خرما خریداری نمایند اما چیزی نیافتند، زیرا قبیله‌ی ام‌معبد در خشک‌سالی به سر می‌برد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در گوشه‌ی خیمه، گوسفندی را مشاهده نمود. فرمود: ای ام‌معبد این گوسفند چیست؟

۱. حسن، مسند احمد ۳۵۹۸ و ۴۴۱۲، مسند ابن ابی شیبه ۳۱۷، مصنف ابن ابی شیبه ۳۸۸ و ۲۲۳۰۲، مسند ابی یعلیٰ ۴۹۸۵ و ۵۰۹۶ و ۵۳۱۱، صحیح ابن حبان ۶۵۰۴ و ۷۰۶۱، معجم صغیر طبرانی ۵۱۳، معجم کبیر طبرانی ۸۴۵۶، ابونعیم در حلیة الاولیاء ۱/۱۲۵، ابونعیم در دلائل النبوه ۲۳۳، بیهقی در دلائل النبوه ۱۷۱/۲، اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۳۹، ابن کثیر در معجزات النبوی ۷۴/۱، الخصائص الکبریٰ ۲۰۳/۱.



ام‌معبد گفت: به خاطر ضعف و ناتوانی نتواسته همراه گوسفندان دیگر به چرا برود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: شیر دارد؟

ام‌معبد گفت: ناتوان تر از این است که شیر بدهد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: آیا اجازه می‌دهی آن را بدوشم؟

ام‌معبد گفت: پدر و مادرم به فدایت! اگر شیر داشت ما آن را می‌دوشیدیم،

بیا آن را بدوش!

رسول الله صلی الله علیه وسلم با دستان مبارک، پستان گوسفند را مسح

نمود، نام خدا برد و دعا فرمود. گوسفند پاهای خود را باز نمود و پستانش پر از

شیر شد و نشخوار کرد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم ظرفی را درخواست نمود.

ظرف آورده شد. ایشان شیر را دوشیدند و ظرف را پر نمودند و به ام‌معبد

دادند. ام‌معبد نیز از آن نوشید تا این که سیر شد.

سپس بقیه، یکی یکی از آن شیر نوشیدند تا این که همه سیر شدند.

دوباره رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن گوسفند شیر دوشید و ظرف را پر نمود.

ام‌معبد با رسول الله صلی الله علیه وسلم بر اسلام بیعت کرد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به همراه ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عبدالله

بن اریقط، خیمه‌ی ام‌معبد را ترک نموده و به سفر خویش ادامه دادند.

بعد از اندک زمانی، ابومعبد، همسر ام‌معبد برگشت. او گوسفندان را به چرا

برده بود اما گوسفندان آنان ضعیف و لاغر بودند حتی از ضعف و ناتوانی به

سختی راه می‌رفتند.

وقتی ابومعبد ظرف پر از شیر را دید، بسیار شگفت‌زده شد و گفت: ای

ام‌معبد! این همه شیر از کجا؟ گوسفندی که نزد تو بود شیری نداشت!

ام‌معبد گفت: قسم به خدا! مرد مبارکی به نزد ما آمد که صفات او چنین و

چنان بود.

ام‌معبد با جملاتی زیبا رسول الله صلی الله علیه وسلم را توصیف کرد. ابو‌معبد گفت: قسم به خدا، این صاحبِ قریش است، درباره‌ی او شنیده بودم و می‌خواستم نزد او بروم و به او ملحق شوم. به خدا قسم، اگر توانستم این کار را انجام خواهم داد.<sup>۱</sup>

### اطاعت صخره:

جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت می‌کند: روزی که ما خندق حفر می‌کردیم صخره‌ای محکم پدیدار گشت. (چون صخره‌ی عظیمی بود اصحاب نتوانستند آن را خرد کنند) از روی ناچاری نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: صخره‌ای سخت در خندق پدیدار گشته است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: من به آن جا وارد می‌شوم. سپس برخاست در حالی که شکم مبارک با سنگ بسته بود- زیرا سه روز می‌شد که غذایی نچشیده بود- کلنگ را برداشت و آن را به صخره کوبید. ناگهان صخره یک‌باره پودر شد.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> . حاکم در مستدرک به رقم ۴۲۷۴ صحیح دانسته و ذهبی با او موافقت نموده است. هیشمی در مجمع الزوائد ۹۹۱۱ می‌نویسد: بزار آن را روایت کرده و رجال آن رجال صحیح است. همچنین در مجمع الزوائد به رقم ۱۴۱۴۱ با سند دیگری روایت می‌کند و می‌نویسد: طبرانی آن را روایت کرده و رجال آن رجال صحیح است جز حزام بن هشام بن حبیب و پدرش که ثقه‌اند. ابن کثیر در السیره النبویه ۲۵۹/۲ روایت بی‌هقی و دیگران را ذکر می‌کند و در پایان می‌نویسد: اسناد این حدیث، حسن است.

معجم کبیر طبرانی ۳۶۰۵ و ۶۵۱۰، مجمع‌الزوائد ۹۹۱۰ و ۱۴۰۳۰، ابونعیم در دلائل النبوه ۲۳۸، بیهقی در دلائل النبوه ۲۷۸/۱، اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۴۲، الخصائص الکبری ۳۰۹/۱ و ۳۱۰.

<sup>۲</sup> . صحیح، بخاری ۴۱۰۱، مصنف ابن ابی‌شیبیه ۳۱۷۰۹ و ۳۶۷۱۱، مسند احمد ۱۴۲۱۱، سنن دارمی ۴۳، ابونعیم در دلائل النبوه ۳۲۷، ماوردی در أعلام النبوه ۱۰۳/۱، بیهقی در دلائل النبوه ۴۱۵/۳ و ۴۲۳، اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۲۸۵، ابن کثیر در السیره النبویه ۱۸۶/۳، الخصائص الکبری ۳۷۵/۱.

**روایت دوم:** براء بن عازب رضی الله عنه روایت می‌کند: رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را به حفر خندق امر نمود. (ما شروع کردیم به حفاری کردن) تا این که صخره‌ای در مکانی از خندق آشکار شد. هرچه با کلنگ می‌زدیم خرد نمی‌شد. موضوع را به عرض رسول الله صلی الله علیه وسلم رساندیم، ایشان آمدند، کلنگ را برداشته، بسم الله نمودند و ضربه‌ای را به صخره وارد نمودند، یک سوم صخره شکسته شد. سپس فرمود: الله اکبر! کلیدهای شام به من داده شد. قسم به خدا، از این جا قصرهای قرمز رنگ آن را مشاهده می‌کنم. بار دوم فرمود: بسم الله، و ضربه‌ی دیگری را به صخره وارد نمود، یک سوم دیگر صخره شکسته شد. سپس فرمود: الله اکبر! کلیدهای فارس به من داده شد، قسم به خدا از این جا مدائن و قصرهای سفید آن را مشاهده می‌کنم. بار سوم فرمود: بسم الله، و ضربه‌ی دیگری را به صخره وارد نمود، صخره به تمامی شکسته و پودر گردید. سپس فرمود: الله اکبر! کلیدهای یمن به من داده شد. قسم به خدا! درهای صنعاء را از این جا می‌بینم.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. مصنف ابن ابی شیبیه، ۳۶۸۲، مسند ابی یعلیٰ، ۱۶۸۵، ابونعیم در دلائل النبوه ۴۳۰، مسند رویانی، ۴۱۰، هیشمی در مجمع الزوائد ۱۰۱۳۸، نسائی در السنن الکبریٰ ۸۸۰۷، مسند أحمد ۱۸۶۹۴. روایات فوق همه به میمون ابی عبدالله ختم می‌شود.

ابن کثیر در السیره النبویه می‌نویسد: این حدیث غریب است. میمون ابی عبدالله به آن متفرد است. هیشمی در مجمع الزوائد ۱۰۱۳۸ می‌نویسد: احمد آن را روایت نموده و در آن میمون ابی عبدالله وجود دارد، ابن حبان در الثقات نام او را ذکر نموده ولی جماعتی او را ضعیف می‌دانند، بقیه‌ی رجال ثقات اند.

در مسند احمد ۱۴۲۱۱ به روایت جابر برای آن شاهی هست که اسناد آن بر شرط بخاری صحیح است. شاهی دیگر: نسائی در السنن الکبریٰ ۴۳۷۰ و سنن ۳۱۷۶ هردو با یک اسناد ذکر نموده که آلبانی آن را حسن دانسته است.

حافظ ابن حجر در فتح الباری شرح حدیث ۴۱۰۱، صحیح بخاری می‌نویسد: احمد و نسائی با اسناد حسن روایت کرده‌اند.

## استجابت درخت:

جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما روایت می‌کند: در سفری همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌رفتیم تا این که به دره‌ی وسیعی رسیدیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم برای قضاء حاجت رفت. من آفتابه‌ای پر از آب برداشتم و ایشان را دنبال نمودم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم دنبال چیزی می‌گشت که برای قضاء حاجت، خود را پشت آن پنهان کند اما چیزی نیافت جز دو درختی که کنار دره، سبز بودند. به طرف یکی از درختان رفت شاخه‌ای از آن را گرفت و گفت: ای درخت! به امر و اراده‌ی الله عزوجل، مطیع و منقاد من باش. درخت مطیع ایشان گشت، مانند شتر رامی که صاحبش آن را به هر طرفی که بخواهد می‌برد. سپس به سوی درخت دیگر رفتند و شاخه‌ای از آن را گرفتند و فرمودند: ای درخت، به فرمان الله عزوجل، مطیع من باش. آن درخت نیز مطیع ایشان گشت تا این که به نصف راه رسید. ایشان دو درخت را کنار یکدیگر جمع نمودند و فرمودند به امر الله عزوجل به هم بچسبید. آن دو درخت به یکدیگر چسبیدند.

جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می‌گوید: من با سرعت از آن مکان دور شدم، تا این که به علت نزدیکی من به ایشان، مبادا ایشان دورتر بروند. زمانی که به اندازه‌ی کافی دور شدم، آن جا نشستم و به فکر فرو رفتم. بعد از مدتی اتفاقی سرم را بالا نمودم، ناگهان دیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم دارد می‌آید و آن دو درخت دارند از یکدیگر جدا می‌شوند و با ساقه‌هایشان زمین را می‌شکافتند و به مکانی که بودند باز می‌گشتند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> صحیح، مسلم ۳۰۱۲، صحیح ابن حبان ۶۵۲۴، بیهقی در السنن الکبری ۴۴۷، ابونعیم در دلائل النبوه ۲۹۶، بیهقی در دلائل النبوه ۸/۶، اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۳۷، ابن کثیر در معجزات النبی ۶۱/۱، الخصائص الکبری ۳۷۱/۱.

**روایت دوم:** عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت می کند: بادیه نشینی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: از کجا بدانم شما فرستاده ی خداوندید؟ ایشان فرمودند: به من بگو اگر این شاخه ی نخل را به سوی خود فرا خوانم، گواهی می دهی که من فرستاده ی الله عزوجل هستم؟  
بادیه نشین گفت: بله.

رسول الله صلی الله علیه وسلم آن شاخه را به سوی خویش فرا خواند. شاخه شروع کرد به پایین آمدن از نخل، تا این که بر زمین فرود آمد. شاخه روی زمین می جهید تا این که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم به شاخه فرمان داد تا برگردد. شاخه (بلافاصله اطاعت نمود) و سر جایش برگشت.<sup>۱</sup>

**روایت سوم:** یعلی بن مرّه ثقفی رضی الله عنه روایت می کند: روزی همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی قبرستان به راه افتادیم. در اثنای مسیر، رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست قضاء حاجت کند و فرمود: به اطراف نظری بیفکن، بین چیزی هست که مرا بپوشاند؟  
گفتم: چیزی که شما را بپوشاند نمی بینم مگر یک درختی.  
فرمود: نزدیک آن درخت چیست؟  
گفتم: درختی مانند آن.

فرمود: به سوی آن دو درخت برو و بگو: رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور می فرماید که به امر الله عزوجل کنار هم جمع شوید.  
آن دو درخت جمع شدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم قضاء حاجت کرد، سپس برگشت و فرمود: به سوی آن دو درخت برو و بگو: رسول الله صلی الله

---

<sup>۱</sup>. صحیح، ترمذی ۳۶۲۸، معجم کبیر طبرانی ۱۲۶۲۲، حاکم در مستدرک ۴۲۳۷، معجم اوسط طبرانی ۵۰۶۸، بیهقی در دلائل النبوه ۱۵/۶، بخاری در التاریخ الکبیر ۳/۳، ابن کثیر در معجزات النبوی ۱۱۸/۱، الخصائص الکبری ۶۰/۲

علیه وسلم امر می‌نماید، به همان جایی که بودید برگردید. آن دو درخت هر کدام به سر جای خود برگشتند.<sup>۱</sup>

**روایت چهارم:** سلمان فارسی رضی الله عنه در پایان حدیثی طولانی قصه‌ی مسلمان شدنش را چنین روایت می‌کند: .... زمانی که مسلمان شدم برده‌ی یکی از کفار بودم؛ به همین دلیل نتوانستم در جنگ بدر و احد شرکت نمایم. رسول الله صلی الله علیه وسلم به من گفت: ای سلمان! تا ثمردار شدن درختان خرما، مبلغی تعیین نما و خود را از آقای خود بخر. من نزد آقای خود رفتم و بر کاشتن سیصد اصله‌ی درخت خرما و پرداخت چهل اوقیه‌ی طلا با آقای خود توافق نمودم که هرگاه انجام دهم آزادم کند. رسول الله صلی الله علیه وسلم به اصحاب فرمود: برادران را یاری نمایید. اصحاب با آوردن نهال درخت خرما مرا یاری نمودند. بعضی سی اصله، بعضی کم‌تر یا بیش‌تر. هرکس به اندازه‌ای توانایی خود با من همکاری می‌کرد تا این که سیصد نهال درخت خرما آماده شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: ای سلمان! برای این درختان، گودال حفر کن، سپس مرا خبر بده تا با دستان خودم آن‌ها را بکارم. من رفتم و شروع به حفر گودال نمودم در این کار همچنان اصحاب به من کمک کردند. با کمک اصحاب، کار حفر سیصد گودال به پایان رسید. نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدم و به او خبر دادم. ایشان آمدند و ما نهال‌ها را به گودال نزدیک می‌کردیم و ایشان با دستان مبارک آن‌ها را می‌کاشتند. قسم به خداوندی که جانم در دست اوست، همه‌ی آن درختان در همان سال ثمر دادند جز یک درخت که آن را عمر بن خطاب رضی الله عنه کاشته بود.

---

۱. حاکم در مستدرک ۴۲۳۲ صحیح دانسته و ذهبی با او موافقت نموده است. آلبانی در سنن ابن ماجه ۳۳۹ آن را صحیح دانسته است.

مسند احمد ۱۷۵۶۴، ۱۷۵۵۹، ۱۷۵۴۸، مصنف ابن ابی شیبه ۳۱۷۵۳، معجم کبیر طبرانی ۶۷۹ مجمع الزوائد ۱۴۱۵۶، اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۳۰۴ و ۲۴۰، ابن کثیر در معجزات النبوی ۱۴۶/۱ و ۱۴۷، ابونعیم در دلائل النبوه ۲۹۲، بیهقی در دلائل النبوه ۲۳/۶.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چرا این ثمر نداده است؟  
عمر رضی الله عنه فرمود: من آن را کاشته‌ام.  
رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را از خاک بیرون آورد و دوباره کاشت. به  
برکت ایشان آن نیز همانند بقیه در همان سال ثمردار شد.  
بعد از گذشت مدتی، مقداری ناچیز طلا به دست رسول الله صلی الله علیه  
وسلم رسید بلافاصله مرا فرا خواند و من نیز به نزد ایشان آمدم.  
فرمود: این طلاها را بگیر و آن را وزن نما و به آقایت بده تا آزاد شوی. من  
طلاها را گرفته و وزن نمودم. تعجب نمودم، زیرا مقدار کمی از طلا بیش‌تر  
نبود اما زمانی که وزن نمودم بدون کم یا زیاد، چهل اوقیه شد و به این ترتیب  
شد که من آزاد شدم و از آن روز به بعد، در همه‌ی جهادها همراه رسول الله  
صلی الله علیه وسلم شرکت کردم و هیچ‌گاه تخلف ننمودم.<sup>۱</sup>

### استجاب حیوانات:

**روایت اول:** انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند: رسول الله  
صلی الله علیه وسلم نیکوترین و سخاوتمندترین و شجاع‌ترین مردم بود.  
شبی در مدینه صدایی شنیده شد مردم ترسیدند. از خانه بیرون آمده و به  
طرف صدا شتافتند. رسول الله صلی الله علیه وسلم زودتر از مردم، اسب ابوطلحه  
را به عاریت گرفت و به گردن مبارک شمشیر آویزان نمود و با عجله، بدون  
زین، سوار اسب شد و آن را به طرف صدا تاخت.  
پس از تحقیق به مدینه برگشت درحالی که مردم می‌خواستند برای  
جست‌وجو از مدینه خارج شوند. ایشان رو به مردم فرمودند: نترسید! نترسید!  
سپس فرمودند: این اسب بسیار سریع می‌دود.

<sup>۱</sup> صحیح، مسند احمد ۲۲۹۹۷، مستدرک حاکم ۲۱۸۳، بیهقی در السنن الکبری ۲۱۶۲۵، مجمع الزوائد ۱۵۸۳۶، شمائل ترمذی ۲۰، بیهقی در دلائل النبوه ۹۷/۶، مصنف عبدالرزاق ۱۵۷۶۸، مسند بزار ۲۵۰۰ و ۴۴۰۷، معجم کبیر طبرانی ۶۰۷۳.

أنس بن مالک رضی الله عنه می گوید: اسب ابوظلحه کندرو بود اما زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر آن سوار شد دیگر هیچ اسبی نمی توانست از آن سبقت بگیرد.<sup>۱</sup>

**روایت دوم:** جَعِيلُ أَشْجَعِي رضی الله عنه روایت می کند: در یکی از غزوه‌ها همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم. در این سفر بر اسبی سوار بودم که لاغر و ناتوان بود این امر سبب شد که از قافله عقب بمانم. رسول الله صلی الله علیه وسلم به من ملحق شد و فرمود: ای صاحب اسب! زود بیا.

گفتم: ای رسول خدا! اسب لاغر و ضعیف است و توان ندارد سریع حرکت کند. رسول الله صلی الله علیه وسلم با تازیه‌ای که به همراه داشت به پشت اسب زد و فرمود: خدایا! در این اسب، برکت قرار بده.

قسم به خدا! از وقتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم دعای برکت نمود دیگر نتوانستم آن را کنترل نمایم و از همه‌ی اسب‌ها پیشی می گرفت. به برکت دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم بعدها آن اسب چندین بچه زایید تا جایی که از فروش بچه‌های آن، دوازده هزار بهره بردم.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> صحیح، بخاری ۲۶۲۷ و ۲۸۲۰ و ۲۸۶۶ و ۲۸۶۲ و ۲۸۵۷ و ۲۹۶۸ و ۲۹۰۸ و ۶۲۱۲ و ۶۰۳۳ و ۳۰۴۰ و ۲۹۶۹، مسلم ۲۳۰۷، مسند احمد ۱۲۴۹۴ و ۱۲۶۶۳ و ۱۳۸۶۵، ادب المفرد ۳۰۳، ابن ماجه ۲۷۷۲، ترمذی ۱۶۸۷، مسند بزار ۶۸۵۹، نسائی در السنن الکبری ۸۷۷۸ و ۱۰۸۳۷، صحیح ابن حبان ۶۳۶۹، معجم ابن عساکر ۶۰۴، بیهقی در السنن الکبری ۱۸۵۶۰ و ۲۰۸۴۹، ابونعیم در دلائل النبوه ۳۵۲، بیهقی در دلائل النبوه ۳۲۵/۱ و ۱۵۳/۶، اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۱۱۱، ابن کثیر در معجزات النبی ۱۵۵/۱.

<sup>۲</sup> صحیح، نسائی در السنن الکبری ۸۷۶۷، ابن حجر در الاصابه فی تمییز الصحابه ۱۱۷۴ می نویسد: نسائی این حدیث را با سند صحیح روایت نموده است. معجم کبیر طبرانی ۲۱۷۲، مجمع الزوائد ۹۳۵۰، بیهقی در دلائل النبوه ۱۵۳/۶، اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۱۱۰، ابن کثیر در معجزات النبی ۲۰۰/۱.



**روایت سوم:** جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما روایت می کند: در یکی از غزوه‌ها رسول الله صلی الله علیه وسلم را همراهی می کردم. از قافله عقب مانده بودم، زیرا بر شتری سوار بودم که ضعیف و ناتوان بود و این تنها مرکوبم بود که با آن آب می کشیدم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم خود را به من رسانید و فرمود: شترت چه شده؟ گفتم: خسته و ناتوان است. به پشت سر شتر رفت و آن را به حرکت وا داشت و دعا نمود. (به برکت رسول الله صلی الله علیه وسلم) شترم از تمام شتران پیشی گرفت.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: شترت را چگونه می بینی؟  
گفتم: به خیر است. برکت شما به آن رسیده است.<sup>۱</sup>

### اطاعت اعضای بدن:

**روایت اول:** بُریده بن حُصیب أسلمی رضی الله عنه روایت می کند: در یکی از غزوه‌ها، پای عمرو بن معاذ رضی الله عنه قطع شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم بزاق خویش را بر آن پاشاند و بلافاصله شفا یافت.<sup>۲</sup>

**روایت دوم:** یزید بن ابی عبید رحمه الله روایت می کند: اثر ضربه‌ای بر روی ساق سلمه بن الأكوع رضی الله عنه دیدم. پرسیدم: این ضربه‌ی چیست؟  
گفت: در غزوه‌ی خیبر ضربه خوردم.

مردم گفتند: سلمه مجروح شد، سلمه مجروح شد. این خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید.

<sup>۱</sup> . صحیح، بخاری ۲۹۶۷، مسلم ۷۱۵، مسند حمّیدی ۱۳۲۲، مسند احمد ۱۴۸۶۴ و ۱۴۰۱۳، نسائی در السنن الکبری ۶۱۸۹ سنن نسائی ۴۶۳۸، صحیح ابن حبان ۷۱۴۰، مجمع الزوائد ۱۴۱۷۵، ابونعیم در دلائل النبوه ۳۴۸ و ۳۴۹، بیهقی در دلائل النبوه ۱۵۲/۶.

<sup>۲</sup> . حسن، صحیح ابن حبان ۶۵۰۹، الاصابه فی تمییز الصحابه ۵۶۶/۴.

رسول الله صلی الله علیه وسلم همراه دمیدن، مقداری از بزاق خویش را بر زخم پاشاند، این عمل سه بار تکرار نمود. بلافاصله شفا یافتیم و از آن موقع تا حالا هیچ دردی را احساس نکردم.<sup>۱</sup>

**روایت سوم:** سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه روایت می کند: در غزوه‌ی خیبر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که الله عزوجل با دستانش خیبر را فتح می کند. او خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند.  
شب، مردم با یکدیگر گفت و گو می کردند که این افتخار نصیب چه کسی خواهد شد و پرچم را به دست چه کسی خواهد داد؟

هرکدام از آنان امید داشت که آن فرد خودش باشد، زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم او را چنین توصیف نموده بود: او کسی است که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند.  
فردای آن روز، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟

گفتند: ای رسول خدا! چشمانش درد می کند.  
فرمود: کسی را نزد او بفرستید تا او را بیاورد.  
چیزی نگذشت که علی بن ابی طالب رضی الله عنه در حالی که چشم درد شدیدی داشت آمد.

ایشان بزاق طاهر را در چشمانش ریخت و به پیشگاه الله عزوجل دعا نمود، بلافاصله چشمان وی شفا یافت، گویا اصلاً چشم دردی نداشته بود. سپس پرچم را به دست ایشان داد.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> . صحیح، بخاری ۴۲۰۶، ابوداود ۳۸۹۴، صحیح ابن حبان ۶۵۱۰، مسند احمد ۱۶۵۱۴، بیهقی در دلائل النبوه ۲۵۱/۴، ابن کثیر در السیره النبویه ۳/۳۵۹.

<sup>۲</sup> . صحیح، بخاری ۳۷۰۱ و ۴۲۱۰، مسلم ۲۴۰۶، سنن سعید بن منصور ۲۴۷۲، مسند ابی یعلی ۷۵۲۷ و ۷۵۳۷، مصنف ابن ابی شیبّه ۳۶۸۷۴ و ۳۶۸۸۳، مسند احمد ۱۶۰۸ و ۱۶۵۳۸ و ۲۲۸۲۱.

**روایت چهارم:** ابوزید بن اخطب انصاری رضی الله عنه روایت می کند: روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم درخواست آب نمود. من ظرفی پر از آب را خدمت ایشان آوردم. ناگهان یک تار مویی داخل آن یافتم بلافاصله آن را بیرون آوردم. رسول الله صلی الله علیه وسلم با دستان مبارک بر صورتم مسح نمود و برایم دعا فرمود: پروردگارا! او را زیبا بگردان و جمال و زیبایی او را پایدار نما. عَزْرَه بن ثابت یکی از راویان این حدیث می گوید: (به برکت رسول الله صلی الله علیه وسلم) زید بن اخطب ۱۲۰ سال عمر نمود در حالی که در سر چند تار موی سفید بیش تر نداشت و تا زنده بود صورتش چین و چروکی پیدا نکرد.<sup>۱</sup>

**روایت پنجم:** قتاده بن نعمان رضی الله عنه روایت می کند: در غزوه ی بدر (در روایتی غزوه ی احد) ضربه ای به چشم من وارد شد که چشمم از حدقه بیرون آمد و روی گونه ام آویزان ماند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را با دست مبارک سر جایش قرار داد. (به برکت رسول الله صلی الله علیه وسلم) آن چشم نیکوتر و تیزتر از چشم دیگر گردید و فهمیده نمی شد که کدام چشم ضربه خورده است.<sup>۱</sup>

---

ترمذی ۳۷۲۴، مسند الحارث ۶۹۶، ابن ابی عاصم در السنه ۱۳۷۹، مسند بزار ۴۹۶ و ۱۱۲۰ و ۵۱۴۰، نسائی در السنن الکبری ۸۳۴۲، صحیح ابن حبان ۶۹۳۲، معجم کبیر طبرانی ۵۸۱۸ و ۵۸۱۷ و ۵۹۵۰ و ۵۹۹۱ و ۶۲۳۳ و ۶۲۴۳، بیهقی در السنن الکبری ۱۸۲۳۰ و ۱۸۳۴۶، مجمع الزوائد ۱۴۷۱۷، بیهقی در دلائل النبوه ۲۰۸/۴، اسماعیل اصفهانی در دلائل النبوه ۲۴۴.

<sup>۱</sup> صحیح، ترمذی ۳۶۲۹، مسند ابن ابی شیبه ۸۵۶، مصنف ابن ابی شیبه ۳۱۷۵۸، مسند أحمد ۲۰۷۳۳ و ۲۲۸۸۱ و ۲۲۸۸۳، صحیح ابن حبان ۷۱۷۲، معجم کبیر طبرانی ۴۳ و ۴۵ و ۴۷، مستدرک حاکم ۷۲۰۹، مجمع الزوائد ۱۶۰۱۹ و ۱۶۰۲۰، ابونعیم در دلائل النبوه ۳۸۴، بیهقی در دلائل النبوه ۲۱۱/۶ و ۲۱۲.

۱. حسن لغیره، مسند أبی یعلیٰ ۱۵۴۹ و بیهقی در دلائل ۲۵۲/۳ و ۱۰۰، ابن عساکر در تاریخ دمشق ۱۰۵۳۵ و ۱۰۵۳۶: حدثنا یحیی بن عبدالحمید الجَمَّانی حدثنا عبدالرحمن بن سلیمان بن عَسِیل عن عاصم بن عمر بن قتاده عن أبیه عن قتاده بن نعمان.
- در آن یحیی بن عبدالحمید الحمّانی وجود دارد که یحیی بن معین او را ثقہ می داند. اما احمد بن حنبل و علی بن مدینی او را متهم به کذب و سرقت حدیث می دانند. ابو حاتم رازی او را لین الحدیث می داند. باقی رجال ثقات می باشند.
- مسند أبی یعلیٰ ۱۵۵۰، مجمع الزوائد ۱۴۰۹۹: حدثنا ابو عبدالرحمن الازرمیّ حدثنا عبدالعزيز بن عمران عن عبدالرحمن بن الحارث بن عبید عن جدّه.
- عبدالعزيز بن عمران: متروک و منکر الحدیث است.
- معجم کبیر طبرانی ۱۲ و ۱۳، تاریخ دمشق ۱۰۵۳۷، دلائل ابونعیم ۴۱۷، مجمع الزوائد ۱۰۰۷۹ و ۱۰۰۸۰: حدثنا الولید بن حماد الرمّلی ثنا عبدالله بن فضل حدثنی أبی عن أبیه عاصم عن أبیه عمر عن أبیه قتاده. عبدالله بن فضل و پدرش مجهول می باشند.
- مصنف ابن ابی شیبہ ۳۲۳۶۴ و ۳۶۷۶۸: حدثنا عبدالله بن ادريس عن محمد بن اسحاق عن عاصم بن عمر بن قتادة أنّ قتادة بن النعمان سقطت ....
- مسند آن منقطع است، زیرا عاصم بن عمر از پدر بزرگش قتاده روایت ندارد اما در روایات دیگر موصول آمده است.
- عنعنہی محمد بن اسحاق مقبول نیست، زیرا مدلس است.
- تاریخ دمشق ۱۰۵۳۴ و ۱۰۵۳۷: أخبرنا أبو عبدالله محمد بن الفضل أنبأنا أبو بكر احمد بن الحسين أنبأنا أبو سعيد الخليل بن أحمد بن محمد القاضي البستي حدثنا ابوالعباس أحمد بن المظفر البكري حدثنا ابوبكر احمد ابن أبي خيثمة حدثنا مالك بن اسماعيل حدثنا بن الغسيل حدثني عاصم بن عمر عن جدّه قتادة .
- اسناد آن منقطع است، زیرا عاصم از جدش قتاده روایت ندارد اما در روایات دیگر موصول آمده است.
- دلائل النبوه بیهقی ۲۵۳/۳: حدثنا .... محمد بن شعيب بن شاور سمعت اسحاق بن عبدالله بن أبي فروة يحدث عن عياض بن عبدالله بن سعد بن أبي السرح عن أبي سعيد الخدري عن قتادة بن النعمان.
- اسحاق بن عبدالله بن أبي فروه، أئمه اجماع بر ضعف او دارند.

---

- تاریخ دمشق ۲۸۱/۴۹: حدثنا ... ابوالحسن علی بن حرب الطائی حدثنا عبدالرحمن بن یحیی حدثنا مالک بن أنس عن عاصم بن عمر بن قتاده عن محمود بن لیبید عن قتاده بن النعمان. عقیلی در الضعفاء الكبير ۹۵۴ می نویسد: عبدالرحمن بن یحیی العذری روایت او از مالک مجهول است حدیث از جهت او قدرتی ندارد.

- سؤالات السُّجَزی عن الحاكم: از حاکم در مورد عبدالرحمن بن یحیی از مالک سؤال گرفتیم. گفت: صدوق است در روایتش از مالک متهم نیست.

- ابونعیم در دلائل النبوه ۴۸۳/۱: حدثنا ابوبکر بن خُلاَّد حدثنا ابراهیم بن اسحاق الحرّبی حدثنا یوسف بن بهلول حدثنا عبدالله بن ادريس من محمد بن اسحاق عن عاصم بن عمر بن قتادة عن محمود بن لیبید عن قتادة بن النعمان أنه سقطت...

در این روایت، عنعنهی محمد بن اسحاق وجود دارد که مقبول نیست، زیرا مدلس است. اما حدیث قبلی متابع آن است که امام مالک با محمد بن اسحاق متابعت می کند. بقیه ی رجال ثقات می باشند.



## فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- صحیح البخاری. الإمام محمد بن اسماعیل البخاری (المتوفی ۲۵۶ هـ)، دار طوق النجاة، الطبعة الأولى ۱۴۲۲ هـ.
- ۳- مسند الإمام أحمد بن حنبل. أبو عبد الله أحمد بن حنبل الشيباني (المتوفی: ۲۴۱ هـ)، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى ۱۴۲۱ هـ.
- ۴- المستدرک علی الصحیحین. أبو عبد الله الحاكم محمد بن عبد الله المعروف بابن البيع (المتوفی: ۴۰۵ هـ.ق)، دارالکتب العلمیة- بیروت، الطبعة الأولى ۱۴۱۱ هـ.
- ۵- الشمائل المحمدیة. أبو عیسی محمد بن عیسی بن سَورَة الترمذی (المتوفی: ۲۷۹ هـ)، دار إحياء التراث العربي- بیروت.
- ۶- شرف المصطفی. أبو سعید عبد الملك بن محمد النیسابوری الخركوشي، (المتوفی: ۴۰۷ هـ)، دارالبشائر الإسلامیة الطبعة الأولى ۱۴۲۴ هـ.
- ۷- دلائل النبوة. أبو نعیم الأصبهانی أحمد بن عبد الله (المتوفی: ۴۳۰ هـ.ق)، دارالنفائس، بیروت، الطبعة الثانية ۱۴۰۶ هـ.
- ۸- أعلام النبوة. أبو الحسن علي بن محمد الشهير بالماوردي (المتوفی: ۴۵۰ هـ)، دارومكتبة الهلال- بیروت، الطبعة الأولى ۱۴۰۹ هـ.

- ٩- دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة. أحمد بن الحسين الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨هـ)، دارالكتب العلمية- بيروت، الطبعة الأولى ١٤٠٥ هـ.
- ١٠- دلائل النبوة. إسماعيل بن محمد القرشي التيمي الأصبهاني الملقب بقوام السنة (المتوفى: ٥٣٥هـ) دارطبية، الطبعة الأولى ١٤٠٩ هـ.
- ١١- السيرة النبوية. أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي (المتوفى: ٧٧٤هـ)، دارالمعرفة للطباعة والنشر والتوزيع بيروت - لبنان ١٣٩٥ هـ.
- ١٢- معجزات النبي. أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي (المتوفى: ٧٧٤هـ)، المكتبة التوفيقية.
- ١٣- الخصائص الكبرى. عبدالرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (المتوفى: ٩١١هـ)، دارالكتب العلمية- بيروت.
- ١٤- المواهب اللدنية بالمنح المحمدية. أحمد بن محمد القسطلاني أبو العباس، شهابالدين (المتوفى: ٩٢٣هـ)، المكتبة التوفيقية.
- ١٥- مسند أبي داود الطيالسي. أبو داود سليمان بن داود بن الجارود الطيالسي (المتوفى: ٢٠٤هـ)، دارهجر- مصر، الطبعة الأولى ١٤١٩ هـ.
- ١٦- الموطأ. مالك بن أنس بن مالك بن عامر الأصبجي المدني (المتوفى: ١٧٩هـ)، مؤسسة زايد بن سلطان آل نهيان للأعمال الخيرية والإنسانية - أبوظبي - الإمارات، الطبعة الأولى ١٤٢٥ هـ.
- ١٧- مصنف عبدالرزاق. أبو بكر عبدالرزاق بن همام الصنعاني (المتوفى: ٢١١هـ)، المجلس العلمي - الهند، الطبعة الثانية ١٤٠٣ هـ.



- ١٨- مسند الحميدي. أبو بكر عبد الله بن الزبير القرشي الحميدي المكي (المتوفى: ٢١٩هـ)، دار السقا، دمشق - سوريا، الطبعة الأولى ١٩٩٦ م.
- ١٩- مصنف ابن أبي شيبة. أبو بكر بن أبي شيبة، عبد الله بن محمد العَبَّسي (المتوفى: ٢٣٥هـ)، مكتبة الرشد، الطبعة الأولى ١٤٠٩ هـ.
- ٢٠- مسند الدارمي المعروف بـ (سنن الدارمي). أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي، (المتوفى: ٢٥٥هـ)، دار المغني للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى ١٤١٢ هـ.
- ٢١- صحيح مسلم. مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري (المتوفى: ٢٦١هـ ق)، دار إحياء التراث العربي - بيروت.
- ٢٢- سنن ابن ماجه. ابن ماجه أبو عبد الله محمد بن يزيد القزويني (المتوفى: ٢٧٣هـ)، دار إحياء الكتب العربية.
- ٢٣- سنن أبي داود. أبو داود سليمان بن الأشعث السَّجِسْتَانِي (المتوفى: ٢٧٥هـ)، المكتبة العصرية، صيدا - بيروت.
- ٢٤- سنن الترمذي. محمد بن عيسى بن سَوْرَةَ الترمذي، أبو عيسى (المتوفى: ٢٧٩هـ)، دار الغرب الإسلامي - بيروت ١٩٩٨ م.
- ٢٥- مسند البزار، البحر الزخار. أبو بكر أحمد بن عمرو العَتَكِي المعروف بالبزار (المتوفى: ٢٩٢هـ ق)، مكتبة العلوم والحكم، الطبعة الأولى (بدأت ١٩٨٨م، وانتهت ٢٠٠٩م).
- ٢٦- السنن الكبرى. أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي (المتوفى: ٣٠٣هـ)، مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة الأولى ١٤٢١ هـ.
- ٢٧- سنن النسائي. أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي (المتوفى: ٣٠٣هـ)، مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب، الطبعة الثانية ١٤٠٦ هـ.

- ٢٨- السنن الكبرى. أحمد بن الحسين الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ١٤٥٨هـ)، دارالكتب العلمية، بيروت، الطبعة الثالثة ١٤٢٤ هـ.
- ٢٩- معجم الشيوخ. ثقة الدين، أبو القاسم علي بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساكر (المتوفى: ٥٧١هـ)، دارالبشائر - دمشق، الطبعة الأولى ١٤٢١ هـ.
- ٣٠- البداية والنهاية. أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير (المتوفى: ٧٧٤هـ)، دار إحياء التراث العربية، الطبعة الأولى ١٤٠٨ هـ.
- ٣١- تاريخ دمشق. أبو القاسم علي بن الحسن المعروف بابن عساكر (المتوفى: ٥٧١هـ)، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٥ هـ.
- ٣٢- المعجم الصغير. سليمان بن أحمد أبو القاسم الطبراني (المتوفى: ٣٦٠هـ)، المكتب الإسلامي، دار عمار - بيروت، عمان، الطبعة الأولى ١٤٠٥ هـ.
- ٣٣- المعجم الأوسط. سليمان بن أحمد أبو القاسم الطبراني (المتوفى: ٣٦٠هـ ق)، دارالحرمين - القاهرة.
- ٣٤- المعجم الكبير. سليمان بن أحمد أبو القاسم الطبراني (المتوفى: ٣٦٠هـ)، مكتبة ابن تيمية - القاهرة، الطبعة الثانية، الطبعة الأولى ١٤١٥ هـ.
- ٣٥- صحيح الجامع الصغير وزياداته. محمد ناصر الدين الألباني (المتوفى: ١٤٢٠هـ)، المكتب الإسلامي.
- ٣٦- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد. أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي (المتوفى: ٨٠٧هـ)، مكتبة القدسي، القاهرة، ١٤١٤ هـ.
- ٣٧- صحيح ابن حبان. محمد بن حبان أبو حاتم، البُستي (المتوفى: ٣٥٤هـ)، مؤسسة الرسالة، بيروت، الطبعة الأولى ١٤٠٨ هـ.

- ٣٨- الإصابة في تمييز الصحابة. أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: ٨٥٢ هـ)، دار الكتب العلمية-بيروت، الطبعة الأولى- ١٤١٥ هـ.
- ٣٩- الشفا بتعريف حقوق المصطفى. القاضي عياض بن موسى اليحصبي السبتي (المتوفى: ٥٤٤ هـ)، دار الفيحاء - عمان، الطبعة الثانية- ١٤٠٧ هـ.
- ٤٠- فتح الباري شرح صحيح البخاري. أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني، دار المعرفة - بيروت، ١٣٧٩ هـ.
- ٤١- مسند الروياني. أبو بكر محمد بن هارون الرُّوياني (المتوفى: ٣٠٧ هـ)، مؤسسة قرطبة-القاهرة، الطبعة الأولى ١٤١٦ هـ.
- ٤٢- صحيح ابن خزيمة. أبو بكر محمد بن إسحاق بن خزيمة النيسابوري (المتوفى: ٣١١ هـ)، المكتب الإسلامي- بيروت.
- ٤٣- التاريخ الكبير، محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة البخاري، أبو عبد الله (المتوفى: ٢٥٦ هـ)، الطبعة: دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد-الدكن.
- ٤٤- السنة، أبو بكر بن أبي عاصم وهو أحمد بن عمرو بن الضحاك بن مخلد الشيباني (المتوفى: ٢٨٧ هـ)، الناشر: المكتب الإسلامي-بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٠٠ هـ.
- ٤٥- معرفة السنن والآثار، أحمد بن الحسين الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨ هـ)، الناشر: جامعة الدراسات الإسلامية (كراتشي - باكستان)، دار قتيبة (دمشق-بيروت)، دار الوصي (حلب - دمشق)، دار الوفاء (المنصورة - القاهرة)، الطبعة الأولى، ١٤١٢ هـ - ١٩٩١ م.

- ٤٦- بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث، أبو محمد الحارث بن محمد التميمي البغدادي المعروف بابن أبي أسامة (المتوفى: ٢٨٢هـ)، المنتقى: أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي (المتوفى: ٨٠٧هـ)، الناشر: مركز خدمة السنة والسيرة النبوية - المدينة المنورة، الطبعة الأولى، ١٤١٣ - ١٩٩٢ .
- ٤٧- سنن سعيد بن منصور، أبو عثمان سعيد بن منصور الخراساني الحوزجاني (المتوفى: ٢٢٧هـ)، الناشر: دار السلفية-الهند، الطبعة الأولى، ١٤٠٣-١٩٨٢م.
- ٤٨- مسند أبي يعلى، أبو يعلى أحمد بن علي التميمي، الموصلي (المتوفى: ٣٠٧هـ)، دار المأمون للتراث- دمشق، الطبعة الأولى، ١٤٠٤ - ١٩٨٤.
- ٤٩- سنن الدارقطني، أبو الحسن علي بن عمر البغدادي الدارقطني (المتوفى: ٣٨٥هـ)، مؤسسة الرسالة، بيروت- لبنان، الطبعة الأولى، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٤ م.
- ٥٠- كتاب السنة (ومعه ظلال الجنة في تخريج السنة بقلم: محمد ناصر الدين الألباني)، أبو بكر بن أبي عاصم وهو أحمد بن عمرو الشيباني (المتوفى: ٢٨٧هـ)، المكتب الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤٠٠هـ / ١٩٨٠م.
- ٥١- العلل لابن أبي حاتم، أبو محمد عبد الرحمن بن محمد الرازي ابن أبي حاتم (المتوفى: ٣٢٧هـ)، مطابع الحميضي، الطبعة الأولى، ١٤٢٧ هـ - ٢٠٠٦ م.
- ٥٢- أطراف الغرائب والأفراد للإمام الدارقطني، أبو الفضل محمد بن طاهر المقدسي الشيباني، المعروف بابن القيسراني (المتوفى: ٥٠٧هـ)، دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨م.
- ٥٣- إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، أبو العباس شهاب الدين أحمد بن أبي بكر البوصيري الشافعي (المتوفى: ٨٤٠هـ)، دار النشر: دار الوطن للنشر، الرياض، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م.

- ٥٤- المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: ٨٥٢هـ)، دار العاصمة، دارالغيث - السعودية، الطبعة الأولى، ١٤١٩هـ.
- ٥٥- حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران الأصبهاني (المتوفى: ٤٣٠هـ)، الناشر: السعادة - بجوار محافظة مصر، ١٣٩٤هـ - ١٩٧٤م.
- ٥٦- الترغيب والترهيب، عبد العظيم بن عبد القوي، زكي الدين المنذري (المتوفى: ٦٥٦هـ)، دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ.
- ٥٧- العظمة، أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان الأنصاري المعروف بأبي الشيخ الأصبهاني (المتوفى: ٣٦٩هـ)، دار العاصمة - الرياض، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ.
- ٥٨- كتاب التوحيد وإثبات صفات الرب عزوجل، أبو بكر محمد بن إسحاق بن خزيمة السلمي النيسابوري (المتوفى: ٣١١هـ)، مكتبة الرشد - السعودية - الرياض، الطبعة الخامسة، ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
- ٥٩- سؤالات مسعود بن علي السجزي (مع أسئلة البغدادي ينعن أحوال الرواة للإمام الحافظ أبي عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري)، أبو عبد الله الحاكم محمد بن عبد الله النيسابوري المعروف بابن البيع (المتوفى: ٤٠٥هـ)، دار الغرب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٨هـ، ١٩٨٨م.
- ٦٠- الضعفاء الكبير، أبو جعفر محمد بن عمرو بن موسى بن حماد العقيلي المكي (المتوفى: ٣٢٢هـ)، دار المكتبة العلمية - بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.